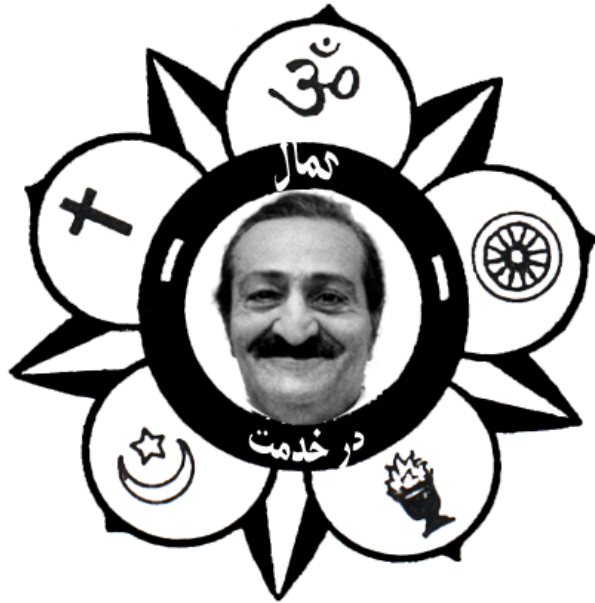
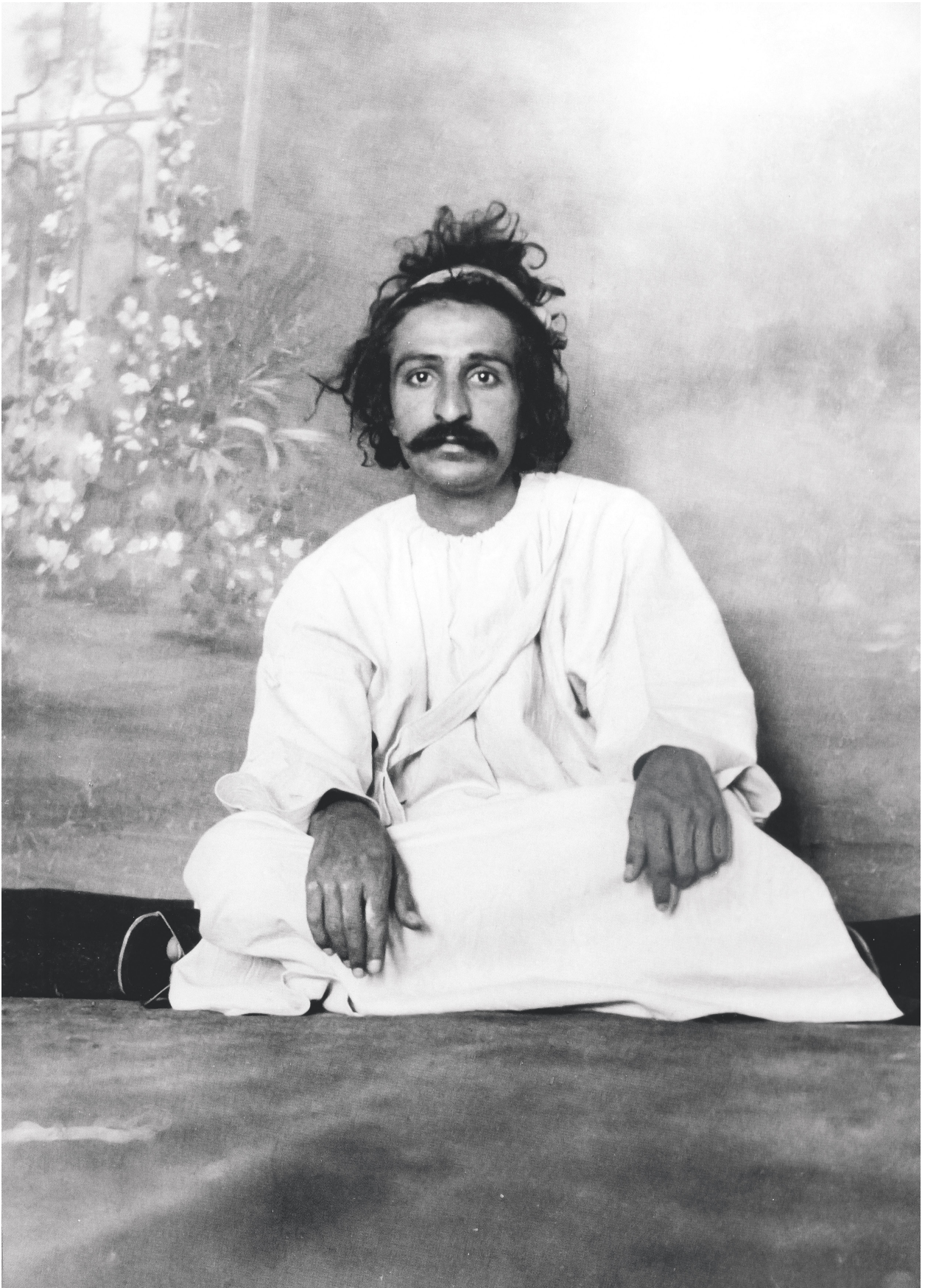


سؤال ہائی کہ مہربا یا مسخ داد





گروه عرفانی، فرهنکی، هنری مهرستان



عنوان کتاب به فارسی: سوالهایی که مهربابا پاسخ داد
نویسنده: اوتار مهربابا

دیگته شده توسط مهربابا

ویراستار: گروه مهرستان

نوبت چاپ الکترونیکی: اول

ناشر: گروه مهرستان

محل نشر: تارنمای رسمی اوتار مهربابا به زبان فارسی

تاریخ نشر: اردیبهشت ۱۳۹۱

کلیه حقوق این کتاب برای تراست اوتار مهربابا، پونای هندوستان محفوظ می باشد. هرگونه کپی برداری، تکثیر یا چاپ باید با اجازه رسمی تراست اوتار مهربابا صورت پذیرد.

www.meherestan.com

تارنمای رسمی اوتار مهربابا به زبان فارسی (گروه مهرستان)

فهرست

۱۱.....	خدمت
۱۱.....	خدمت بدون نفس
۱۲.....	ترک دنیا
۱۴.....	دانش واقعی
۱۵.....	موفقیت‌های روحانی
۱۶.....	سه جنبه‌ی متفاوت بالاترین حالت
۱۷.....	معجزات
۱۷.....	ترس
۱۷.....	عقل
۱۸.....	ایده‌ی ماما و شناخت
۱۸.....	در جستجوی تسلی
۱۹.....	بهشت و طریقت
۲۰.....	نومدی و علاج
۲۱.....	شوخی طبیعی با میدان
۲۲.....	مدف و راه
۲۳.....	سکوت او
۲۴.....	سه مرحله‌ی رهرو
۲۴.....	راه فرد عادی به سوی خدا
۲۵.....	نزدیکی طالب
۲۵.....	کسب آگاهی وسیع‌تر
۲۶.....	انضباط در طریقت
۲۶.....	خواسته‌ها و بندها
۲۷.....	عشق
۲۸.....	کیال
۳۰.....	تسخیر یک استاد کامل

۳۱	اوتار
۳۱	آموزش اوتارها
۳۲	کار اوتار
۳۲	اوتارها و ازدواج
۳۳	الویت بدون مسوئیت
۳۴	حالات مجازی و واقعی
۳۴	وگرودی ذهن دریا
۳۵	ماما و خداشناسی
۳۶	سدگورو ماما
۳۸	ماما و مرشد
۳۹	انواع مختلف سرور
۳۹	چیتانیا
۴۰	سانکارا
۴۱	رنگ های تاثیرات
۴۱	ذهن و منیت
۴۲	ساکت، ثابت و محکم نگه داشتن ذهن
۴۳	چگونه ذهن را نابود کنیم
۴۴	پیچ خبر بودن
۴۵	ذهن سدگورو
۴۶	چیزهای واقعا ارزش
۴۶	تخصص های خدا رسیده
۴۷	جذبها (سادهی ها)
۴۸	قدرت های سدگورو
۴۸	مذهب بهاکتی (عبادت و عشق)
۴۹	تشریفات مذهبی یادیدگاه های آیینی
۵۰	شریعت (۱)
۵۱	شریعت (۲)

۵۲	شریعت (۳)
۵۳	ذکره (ماتراها)
۵۳	صدا و آسمان ها
۵۵	علم و آسمان ها
۵۶	گر قلمی ماه و خورشید
۵۷	آگاهی و آسمان ها
۵۸	توجه
۶۱	سر نوشت و شانس
۶۱	زندگی پس از مرگ
۶۲	زندگی روح
۶۵	دیوانه های خدا و دیوانه ها
۶۶	نشانه ها و علائم قابل مشاهده
۶۸	چرخیدن کلید
۶۸	پرتوهای همفست گانه
۶۹	تالار یادگیری
۶۹	یک معمای روحانی
۷۰	انسان منهای ذهن، خداست
۷۱	فرست وارنگان

خدمت

آن خدمتی واقعی است که در آن، فکر نفس به هیچ وجه وجود نداشته باشد. خدمت بدون نفس نه تنها امکان دارد فرد را به کوه عرفان که قله‌ی آن خودشناسی است برساند، بلکه ممکن است حتی فرد را قادر سازد تا به بخش‌های وسیعی از آن صعود کند، یا نه تنها امکان دارد فرد را به تماس با یک استاد کامل برساند، بلکه ممکن است فرد را به تسلیم در برابر او، سوق دهد.

خدمت کامل بدون نفس، فقط برای استاد‌های کامل امکان‌پذیر است؛ اما افراد روحانی ناکامل، حتی کارمایوگین‌های خالص و صادق، باید به نوبه‌ی خود حداکثر تلاش‌شان را بکنند تا هر قدر که می‌توانند بدون نفس باشند. آن کس که به وسیله‌ی عشق هدایت می‌شود، تا آنجا که امکان دارد درباره نفس خودش کمتر فکر می‌کند و همه را، به عنوان شکل‌هایی از نفس واحد می‌نگرد و دیگران را، بدون توجه به طبقه، عقیده و رنگ، خدمت می‌کند، یک کارمایوگین است؛ حتی با وجودی که امکان دارد او مشتاق خودشناسی نباشد.

امکان دارد تردیدها به کارمایوگین‌ها هجوم بیاورند؛ آنها ممکن است مجبور به رویارویی با سختی‌هایی باشند؛ ممکن است با ناامیدی‌هایی رو به رو شوند؛ اگر آنها به علت تردیدها، سختی‌ها و ناامیدی‌ها، عمل کردن به کارمایوگا را متوقف کنند نسبت به باور خودشان بی‌اعتقاد به حساب خواهند آمد. بدون در نظر گرفتن نتیجه‌ها، آنها باید فعالیت کنند، همیشه فکر کنند که فقط وظیفه‌یشان را انجام می‌دهند و این خود خدا است که آنها را وادار به کار کردن می‌کند. کسی که گاه و بیگاه فکر می‌کند، "من این را انجام می‌دهم" و "من آن را انجام می‌دهم"، یک کارمایوگین نیست، هر چند ممکن است در حال خدمت کردن به دیگران باشد، همین که "من" ذهنش را تصرف می‌کند، منیت نفرین شده وارد بازی می‌شود.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱۱، نوامبر ۱۹۲۹، صفحه ۷

خدمت بدون نفس

خدمت بدون نفس چیست؟

خدا به عنوان خدای تنها، آگاهانه انسان نیست و انسان به عنوان انسان تنها، آگاهانه خدا نیست. خدا - انسان به طور آگاهانه، هم خدا و هم انسان است؛ پس خدا - انسان هم خدا و هم خادم عالم است. خدا در حالت کمک کردن به همه‌ی روح‌ها به سوی واقعیت، خادم است، چون به طور پیوسته رنج همه را به دوش می‌کشد. خدمت کردن او که همه را خدمت می‌کند، خدمت کردن به عالم است.

خدمت بدون نفس و عشق، خصوصیت‌های توأم الهی هستند، فقط کسی که عشق

می‌ورزد می‌تواند خدمت کند.

به معشوق‌تان خدا - انسان خدمت کنید و شما به نفس خودتان در هر نفس دیگری خدمت می‌کنید.

خدمتی که او طلب می‌کند، برای سود روحانی خودتان است؛ اما این خدمت باید خود انگیخته، با میل، از صمیم دل، بدون شرط و بدون انتظار هرگونه پاداش باشد. خدمت او امتحان سختی است که بدن، ذهن و روح را می‌آزماید؛ اگر خدمت آسان و بر مبنای راحتی فرد باشد چگونه می‌تواند کامل بودن خدمت در آن نهفته باشد. بدن رنج می‌کشد، ذهن عذاب می‌کشد، اما روح خدمتگزار بدون نفس مرشد، سروری از رضایت را تجربه می‌کند. فقط کسی که دارد، می‌تواند انکار کند. یک پادشاه همه چیز را تسلیم می‌کند و تبدیل به یک گدا می‌شود؛ این ترک حقیقی اوست. فقط فردی که بدون هیچ‌گونه پرسش و بدون در نظر گرفتن پیامدها، به خدا - انسان خدمت می‌کند، واقعاً خدمت می‌کند؛ در غیر این صورت او فقط مانند کارگری مزد بگیر خواهد بود.

روزنامه ک مهرتاب: جلد اول، شماره ۲، ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۸، صفحات ۷۱-۷۹

ترک دنیا

به عنوان یک قانون، برای مردم معمولی دنیا، ترک (دنیا) برای به دست آوردن دانش روحانی و پارسایی، ضروری است.

ترک دنیا به‌طور معمول به دو قسمت عمده تقسیم می‌گردد، یا مربوط به بدبختی‌هایی است که باعث خسته شدن از دنیا می‌شود یا به علت اشتیاق خالص برای دیدن خداست. اگر آن (ترک دنیا) به وسیله‌ی عامل اول برانگیخته شود، می‌تواند وی را ناامید کند؛ اگر توسط دومی ایجاد شود، می‌تواند طالب سانیاس گفته شود. از آنجایی که هر یک از دو عامل، عامل دیگری را به وجود می‌آورد، دیر یا زود، صرف‌نظر از اینکه عامل نخست ترک دنیا چه بوده، آن ثمر خواهد داد. شری راماکریشنا، به دلیل اشتیاق‌اش برای دیدن مادر الهی، اقدام به ترک (دنیا) کرد؛ سنت توکارام، هنگامی که به علت شکست خوش‌اقبالانه‌اش در کسب و کار، از دنیا بیزار شد، اقدام به ترک دنیا کرد؛ اما در نهایت هر دو به کمال روحانی رسیدند. ترک حقیقی (دنیا) هم بیرونی و هم درونی است، اما بیشتر درونی است تا بیرونی. ترک بیرونی علاقه‌ها شامل ترک دنیا و رها کردن همه چیز است، به جز نیازهای مادی خیلی ضروری. یک انسان تارک بیرونی باید تا حد امکان از جامعه کناره بگیرد، اگر پولی با خود نداشت، هرگز برای پول گدایی نکند و هنگامی که احساس گرسنگی کرد باید از هر کسی، بدون در نظر گرفتن تبعیض‌های طبقاتی و عقیدتی درخواست غذا کند. ترک درونی، شامل

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

کشتن همه‌ی خواسته‌ها، (به جز اشتیاق الهی برای خودشناسی)، کنترل ذهن و نفس است. برای زندگی روحانی، ترک درونی خیلی مهم‌تر از ترک بیرونی است؛ اما بدون دومی، به دست آوردن اولی به شدت دشوار است، مگر اینکه فرد، در مصاحبت یک قدیس حقیقی یا استاد کامل باشد.

درویشی حقیقی بودن، قابل ستایش است، اما خانه‌داران صادق، بهتر از سادوها و درویش‌های ریاکاری هستند که متأسفانه تعدادشان در حال حاضر خیلی زیاد است.

دنیا و متعلقاتش شبیه زنجیر هستند. فرد هر کاری بکند، باز در دنیا زندگی می‌کند و نسبت به زندگی دارای یک نگرش مادی است، فرد بدون شک، بندهایی، چه خوب چه بد ایجاد می‌کند، به منظور آزاد شدن از بندهای عمل، شخص باید اعمالی را بدون خواستن نتیجه‌ی آن عمل انجام دهد؛ اما شخص نمی‌تواند چنین اعمالی انجام دهد یا به شکل بدون نفس به دیگران خدمت کند مگر اینکه زندگی ترک حقیقی دنیا را در پیش گیرد.

کسی که همه چیز را ترک کرده و در مصاحبت یک سدگورو است، خوش‌شانس‌تر از درویش‌های سرگردان و در درجه‌ای بالاتر از اکثر خانه‌داران پرهیزکار است، اما بالاتر از اینها کسی است که همه چیز را ترک کرده، در مصاحبت یک سدگورو یا تسلیم به او باقی مانده است و وظیفه‌هایی را که توسط مرشد به او داده شده، صرف‌نظر از اینکه چه باشند، به انجام می‌رساند.

از دیدگاه مادی‌گرایی ممکن است ترک کردن دنیا، بزدلانه به نظر آید؛ اما داشتن یک زندگی روحانی مستلزم شجاعتی عظیم است.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱، ژانویه ۱۹۳۰، صفحات ۸-۹

دانش واقعی

۱ - دانش یا حقیقت یعنی پاراماتما یعنی سدگورو

یعنی یوگی { الهام
نیروی روحی
سایه پاراماتما

۲ - دانش درونی یعنی

۳ - عقل یعنی سایه‌ی دانش درونی یعنی انسان

۴ - غریزه یعنی سایه عقل یعنی حیوان

غریزه در بالاترین نقطه‌اش عقل است.

عقل در بالاترین نقطه‌اش الهام است.

الهام در بالاترین نقطه‌اش حقیقت است.

فقط شخصیت‌های خدا رسیده در حالت دهان (دانش واقعی یا حقیقت) هستند، که می‌تواند آسمان هفتم، هدف طریقت روحانی، نامیده شود. به عبارت دیگر، دهان در آسمان هفتم به دست می‌آید که آخرین و تنها مرحله‌ی واقعی آگاهی الهی کیهانی است و آن ورای عقل و تصور است. هر سدگورو و شخص خدا رسیده، دارای آگاهی خاکی این دهان یا دانش واقعی را به کار می‌برد و نه دانش درونی را. دانش درونی توسط روح‌های پیشرفته‌ی غیر کامل نظیر یوگی‌ها، اولیا و پیرها به کار برده می‌شود. اگر دانش واقعی به خورشید تشبیه شود و دانش درونی به پرتوهای خورشید، می‌توان گفت که سدگورها خورشید را مورد استفاده قرار می‌دهند، اما روح‌های پیشرفته‌ی ناکامل، پرتوهای آن را به کار می‌برند. سدگورها خورشید را دارند و بنابراین کاری با پرتوها ندارند، حتی وقتی که معجزه می‌کنند.

دانش درونی نباید توسط کسانی که از آن بهره‌مندند، بدون تشخیص صحیح به کار برده شود، چون آن هم الزامات خودش را دارد. کسانی که به‌طور غیر معقول آن را به کار می‌برند، سانسکارهای بدی ایجاد می‌کنند که نه تنها مانع پیشرفت بعدی‌شان می‌گردد بلکه حتی ممکن است موجب سقوطشان نیز بشود. نیازی به گفتن نیست، آنهایی که به هدف رسیده‌اند و برای انجام وظیفه پایین آمده‌اند، بدون هیچ تردیدی دانش واقعی را به کار می‌برند، چون می‌توان گفت آنها اختیار انجام این کار را دارند؛ اما مسأله‌ی این دانش، در مورد آنهایی که بعد از رسیدن به هدف برای انجام وظیفه پایین نمی‌آیند، مطرح نیست. آنها به بیانی، در آب

اقیانوس این دانش غرق می‌شوند و تا زمانی که دوباره آگاه نگردند آن را نمی‌توانند به کار ببرند.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱۰، اکتبر ۱۹۲۹، صفحات ۷-۸

موفقیت‌های روحانی

Sfurti، الهام پست است. (آسمان اول و دوم)
آنتر دُروشتی، الهام والا است. (آسمان سوم و چهارم)
آنتر دهان، مکاشفه‌ی پایین است. (آسمان پنجم)
دیدن، مکاشفه‌ی والا است. (آسمان ششم)
تجربه‌ی وصل، شناخت است. (آسمان هفتم)
در واقع تفاوت بین آنتر دُروشتی و دیدن زیاد است. اولی یعنی دیدن عالم لطیف، در حالی که "دیدن" یعنی دیدن خدا و دیدن او در همه جا.
با چشم خاکی، چیزهای خاکی دیده می‌شود؛ با چشم لطیف یا درونی، دنیای روحانی و آسمان‌ها دیده می‌شود؛ و با چشم ذهنی یا روحانی، خدا دیده می‌شود.
اما به یاد داشته باشید که دیدن خدا و یکی شدن با خدا، هم معنی و هم سان نیست. یکی شدن با خدا و نه تنها دیدن خدا، یعنی کمال روحانی. بیننده‌ی خدا، هنوز در حالت دوگانگی است. او هنوز به تجربه‌ی وصل که به معنی خداشناسی است، دست نیافته است.
بیننده‌ی خدا هنوز یک حیواتما (روح منفرد) است، اگرچه شما می‌توانید وی را یک پیر یا قدیس بزرگ بنامید؛ اما او که خدا را شناخته است، باید شیواتما (روح خدا رسیده) نامیده شود و نه حیواتما که کلمه‌ای است که باید برای روح منفرد فاقد شناخت به کار رود.
هیچ چیز به جز خدا وجود ندارد.

در حالت پاراماتما (روح کل) او هیچ چیز نمی‌بیند.

در حالت حیواتما (روح منفرد)، او دنیا را می‌بیند.

در حالت شیواتما (روح خدا رسیده)، او نفس (حقیقی) را می‌بیند.

در حالت سدگورو (قطبیت)، او هم نفس (حقیقی) و هم دنیا را می‌بیند.

آنچه که به حساب می‌آید تجربه است و نه تنها دانش خشک و خالی. هر کسی قطره‌ای در اقیانوس خداست. هر قطره به راستی که اقیانوس است؛ اما از بین میلیون‌ها نفر فقط شمار اندکی، آن حالت را می‌شناسد. همه‌ی قطره‌های فاقد شناخت، احساس می‌کنند که حباب هستند، نه اقیانوس. شما خدا هستید، اما باید به شناخت آن برسید و به خاطر داشته باشید که اعتقاد داشتن به وجود خدا یک چیز است، اما دانستن آن که خدا وجود دارد، به‌طور کامل

سه جنبه‌ی متفاوت بالاترین حالت

چیزی متفاوت است. احساس کردن خدا، بالاتر از آگاهی داشتن از خدا است؛ دیدن خدا، بالاتر از احساس کردن خداست؛ و شناختن خدا، هدف زندگی روحانی است. پس خودتان را تنها به خاطر اینکه با فلسفه‌ی وصل آشنا شده‌اید، خدا نخوانید.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱۲، دسامبر ۱۹۲۹، صفحات ۶-۷

سه جنبه‌ی متفاوت بالاترین حالت

هنگامی که فردی به هدف طریقت می‌رسد، گفته می‌شود فرد در بالاترین حالت دانش، سرور و قدرت ابدی است. این سه، دانش، سرور و قدرت، جنبه‌های متفاوت بالاترین هستند. با به دست آوردن این حالت بالاترین، سه مسیر متفاوت مشخص می‌شود؛ آنها، باکتی، دهان و کارما هستند. طالب باید سه مرحله‌ی اساسی را سپری کند، آنها خاکی، نیمه‌لطیف (اتری) و ذهنی هستند.

۱- کسی که روش باکتی مارگا را می‌پذیرد و به آسمان اتری (نیمه‌لطیف) می‌رسد، جلوه‌هایی از شادی ابدی کسب می‌کند. هنگامی که او به آسمان ذهنی می‌رسد به‌طور مستقیم از این شادی برخوردار می‌گردد، اما با آن یکی نمی‌شود. به بیانی، او از جنبه‌ی "سرور" بالاترین برخوردار است، اما خودش سرور نیست.

۲- کسی که روش کارما مارگا را می‌پذیرد، جلوه‌هایی از قدرت ابدی را در آسمان اتری (نیمه‌لطیف) کسب می‌کند و با رسیدن به آسمان ذهنی، به یک ماهاتما تبدیل می‌شود.

۳- کسی که روش دهان مارگا را می‌پذیرد، با رسیدن به آسمان‌های نیمه‌لطیف (اتری) و ذهنی، تجربه‌های مربوط به جنبه‌ی بالاترین دانش را کسب می‌کنند.

با توجه به توضیح‌های بالا، شما خواهید دید که هر چند این سه راه به یک هدف می‌رسد ولی تا آسمان ذهنی، آنهایی که مسیرهای متفاوتی را دنبال می‌کنند، تجربه‌های متفاوت کسب می‌کنند یا جنبه‌های متفاوتی از بالاترین را می‌بینند و نمی‌توان گفت به هدف رسیده‌اند. وقتی که کسی توسط کمک یک استاد کامل به هدف می‌رسد، گفته می‌شود فرد با سرور، دانش و قدرت یکی شده است.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۷، جولای ۱۹۳۹، صفحات ۷-۸

معجزات

معجزات را می‌توان در کل به دو دسته‌ی معجزات و کرامات تقسیم‌بندی کرد. معجزاتی که توسط اوتارها یا پیامبران و سدگوروها انجام می‌شود، می‌تواند معجزه^۱ نامیده شود و آنهایی که توسط یوگی‌ها یا افراد روحانی ناکامل، انجام می‌گیرد، می‌تواند کرامات^۲ نامیده شود. معجزات از انگیزه‌های بالا و غیر خودخواهانه سرچشمه می‌گیرند، در حالی که کرامات همیشه از خودخواهی منشأ می‌گیرند. یک اوتار در واقع برای هل دادن عمومی دنیا به سوی روحانیت، معجزه می‌کند، در حالی که یک یوگی، آنها را برای انجام هدف‌های خودش به کار می‌برد.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۸، اگوست ۱۹۳۰، صفحه ۳

ترس

خدا باید دوست داشته شود نه اینکه از او ترسید. در واقع هیچ کس از خدا نمی‌ترسد. آنچه که بیشتر مردم از آن می‌ترسند، جهنم یا بعضی تنبیه‌هایی است که انتظار دارند به خاطر گناهان‌شان تحمل کنند و نه خدا، درست مانند بچه مدرسه‌ای که از چوب خوردن می‌ترسد نه از خود معلم.

از هیچ چیز به جز مایا کام، کُرد، لُب (هوای نفس، خشم و حرص) که دنیای مادی به آن وابسته است نترسید.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱۲، دسامبر ۱۹۲۹، صفحه ۷

عقل

اگر بعد از استفاده‌ی بهینه از عقل، فرد نتیجه‌گیری کند که خدا وجود ندارد، آیا نباید بر استنباطش بچسبد یا پافشاری کند؟

تا وقتی که این نتیجه‌گیری شما را به بدکاری اخلاقی نکشاند، مسئله‌ای نیست. چنین نتیجه‌گیری، نمونه‌ای از در حجاب قرار دادن حقیقت به وسیله عمل کرد عقل است. وقتی که زمانش برسد، حقیقت به تدریج آشکار می‌شود.

مجله مهر باب: جلد اول، شماره ۸، ژوئن ۱۹۳۹، صفحه ۶۲

ایده‌ی مایا و شناخت

اگر همه‌ی چیزهای زیبایی را که می‌شناسیم، - مهتاب، ستارگان، موسیقی، صدای دریا، رایحه‌ی گل‌ها، رویاهای کوچکیان - مایا باشند، وقتی که آنها را از قلب و ذهن‌تان بیرون بریزید و فقط مفهومی کلی و خیلی دور و عاری از کیفیت واقعی از هدف شناخت را باقی بگذارید، چه چیزی باقی می‌ماند تا جایشان را بگیرد؟ چون تا وقتی که ما شناخت را به دست نیاوریم، برای ما چیزی جز پوچی و غم فراوان باقی نمی‌گذارد. زیبایی و زشتی، وجود نسبی دارند. برای کسی که در زیر آفتاب سوزان، پا برهنه، با شکم خالی راه می‌رود، مایا در ظاهر، زیبا به نظر نمی‌آید. حالت فاعل (مشاهده کننده)، مفعول (مشاهده شده) را با رنگ‌آمیزی خودش جامه می‌پوشاند.

هدف شناخت برای یک انسان معمولی ضرورتاً به معنی انکار چیزهای خوب و بد نیست. آن فقط بر ارزش نسبی آن تاکید می‌کند. در بلندی‌های شناخت، مایا دیگر وجود نخواهد داشت چون پیامدی از تصور خالص است. جدا از تجربه‌ی روحانی، حتی فکر ایده‌ی اینکه شما در دنیا هستید اما نه متعلق به دنیا، موفقیتی خوب برای از هم پاشیدن غم و احساس خالی بودن یا پوچی را در بر خواهد داشت.

اگر فردی با مایا به‌طور صادقانه و قلبی به عنوان تنها تصور رفتار کند توازن حاصل و عدم شناسایی با چیزهای خارجی به‌طور خودکار به جای احساس اندوه و پوچی، منبع سرور درونی‌اش را آشکار می‌سازد و او را قادر به زندگی کامل هماهنگ با کاینات می‌کند.

مجله مهرتاب: جلد سوم، شماره ۵، مارس ۱۹۴۱، صفحه ۲۸۷

در جستجوی تسلی

آیا ما که جرات نداریم آنچه را که برای امید گستاخانه‌ی نایل شدن به شناخت در این نقطه از سفرمان است پذیرا باشیم، بهتر نیست که زندگی‌مان را با چیزهای کوچک و زیبا که ما انسان‌های معمولی برای تسلی خاطر به آن رو می‌آوریم، تمام کنیم؟

این در کل بستگی به این دارد که آنچه را شما به عنوان تسلی می‌نامید، بالا برنده یا پایین آورنده باشد. توسل به الکل برای غرق کردن اندوه فرد، شکل منحرف شده‌ی تسلی است. آرامشی که به وسیله‌ی چیزهای بیرونی حاصل می‌شود، مترادف با دوپینگ (نیروی کاذب حاصل از داروهای غیر مجاز) است که تا حدی آرامش و راحتی می‌بخشد. آرامش واقعی و خالص در درون

شماست. داشتن آرزوی شناخت برای هر کسی هرگز گستاخی نیست. این هدف آفرینش و حق طبیعی بشریت است. کسانی خوشبخت هستند که برای اثبات آن در همین زندگی آماده می‌شوند.

مجله‌ی مهربابا: جلد سوم، شماره‌ی ۵، مارس ۱۹۴۱، صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۸

بهشت و طریقت

روزی یک مرید مسلمان به مرشد گفت: یکی از دوستانش، او را به خاطر بودن با مرشد، سرزنش کرده و یکی از دو بیتی‌های مولانا جلال‌الدین رومی را به‌طور طعنه‌آمیز نقل کرده است. منظورش این بود که رسیدن به بهشت به خاطر پیروی کردن از یک همسایه، در واقع برابر با رفتن به جهنم است. مرشد بلافاصله بحث زیر را بیان کرد.

تفسیر دوست شما از دو بیتی مولانا به‌طور کامل درست است و من قلباً با نظر شاعر موافق هستم. فرد باید بهشت را با تلاش خودش به دست بیاورد، یعنی با شایستگی پیدا کردن برای آن. بهشت نباید به وسیله‌ی کمک یا لطف کسی به دست بیاید. رفتن به بهشت بدون داشتن لیاقت آن، تنها به وسیله‌ی لطف یا فیض کسی، بدون تردید نه تنها برابر با جهنم سوزان است بلکه بدتر از آن هم است. در نتیجه اگر دوست شما چنین تفسیری داشت و خودش را هم به آن مقید می‌ساخت کاملاً حق با او می‌بود. اما اگر منظورش مسخره کردن یا دست انداختن تو به خاطر پیروی از من بوده، او در واقع از خودش یک احمق ساخته است. تو باید به او می‌گفتی که مسأله‌ی بهشت و جهنم به هیچ‌وجه برایت اهمیتی ندارد، چون از وقتی که خودت را به من سپرده‌ای به ورای آن صعود کرده‌ای. تو باید دو بیتی شاعری را نقل می‌کردی که می‌گوید: آنهایی که گدایان کوی یک مرشد کامل هستند، نه به بهشت احتیاج دارند و نه به جهنم. آیا من وعده‌ی چیزی بسیار بالاتر از رویای بهشت را به شما نداده‌ام؟ با پیروی کردن از من، شما به درک حقیقت می‌رسید و به ژرفای راز کاینات پی خواهید برد. برای هر کس، کسب این دانش بدون کمک یک مرشد یا مرشد کامل تقریباً غیر ممکن است. حافظ می‌گوید: "بدون کمک یک مرشد وارد طریقت عشق نشوید هنگامی که با کمک خودم خواستم این کار را بکنم صدها بار شکست خوردم"^۳ مولانا رومی می‌گوید: "ملای رومی هرگز کامل نمی‌شد، اگر غلام شمس تبریز نشده بود." همچنین حافظ می‌گوید: "از آنجایی که معشوقم را در هر دو جهان می‌خواهم، چرا نگران بهشت یا جهنم و حوریان و برده‌های درونش باشم؟"

دوست تو نمی‌داند چه می‌گوید. گفتن اینکه پیامبر عربستان همه‌ی مسلمانان را به بهشت هدایت می‌کند، گدا صفتی است که گدایان آن را توصیف می‌کنند. او می‌گوید که فرد باید

لایق بهشت شود، اما همان موقع اعتقاد دارد که پیامبرش او را به بهشت هدایت خواهد کرد، حتی چنانچه او شایسته آن نباشد. شرایط او ناامید کننده است.

بیام مهر: جلد اول، شماره ۱۰، اکتبر ۱۹۳۰، صفحات ۳-۴

نومیدی و علاج

اوتار مهربابا، بعد از ظهر ۱۵ نوامبر ۱۹۳۳ با مورد خطاب قرار دادن یک مرید گفتند: تو می‌گویی، دوست نداری زندگی کنی. از این زندگی و این بدن احساس خستگی می‌کنی. فکرهای ناخوشایند و فکرهای بد، تو را آزار می‌دهند و ناراحت می‌کنند؛ اما زندگی یعنی فکرها نه بدن. وقتی که تو خوابیدی، بدن هست. در آن هنگام نیازی به پایان یافتن زندگی ات احساس نمی‌کنی. لحظه‌ای که بیدار هستی، دوباره شروع به فکر کردن می‌کنی. در حقیقت، هیچ کس از سرنوشتش راضی نیست. هیچ کس در این دنیا، به‌طور کامل احساس شادی نمی‌کند. تو جایگاه بزرگ و دارایی بسیار فلانی را می‌دانی، اما با این وجود هر وقت او مرا می‌بیند، خیلی ناراحت است! تو چرا باید ناراحت باشی؟ تو نه خیلی بلندی، نه خیلی چاق. تو کاملاً سالمی. تو می‌توانی بخوانی، بنویسی. به مخلوق‌های فقیر، فلج، جذامی و ناتوان فکر کن. فرد فلج یا جذامی می‌داند که به سوی یک مرگ حتمی می‌رود و احتمال دارد در وضعیتی بدتر از اینکه هست بمیرد. با این حال، صدها نفر مانند اینها هستند که روزهای شان را بی‌سر و صدا سپری می‌کنند. چرا سرنوشت خودت را با افراد کند ذهن یا میلیون‌ها بی‌سواد کشور مقایسه نمی‌کنی؟ تو خوشبخت‌تر هستی. تو در اطراف یک مرشد زندگی و حرکت می‌کنی. چه چیزی در هیمالیا و جنگل‌ها هست؟ فیلم "تارزان" را ندیدی که زندگی جنگلی پر از درگیری و کشمکش را نشان می‌دهد؟ با وجود داشتن فکرهای بد، تو نباید درگیر کارهای بد باشی؛ پس چه زندگی والاتری از این می‌توانی داشته باشی؟ خوب است در هنگام داشتن فکرهای بد، آنها را به عمل تبدیل نکنی، چون بدین وسیله تو فرصتی برای تمرین کردن کنترل به دست می‌آوری. اگر هیچ فکری به تو هجوم نمی‌آورد، پس فرق بین تو و سنگی که اصلاً هیچ فکری ندارد، چیست؟ کشمکش ذهنی را متوقف کن. به ذهنت یاد بده از فکرها عبور کند. از آنها پشتیبانی نکن مگر تا وقتی که بتوانی خود ذهن را تسلیم کنی. هیچ کس آن کار را نمی‌کند. وقتی که ذهن تسلیم می‌شود، مسأله‌ی خوشبختی و بدبختی وجود ندارد. به وسیله‌ی فکرها، "سانسکارهای" زندگی‌های گذشته مصرف می‌شوند. آنها می‌آیند و می‌روند. اهمیتی به آنها نده. آن مانند ساعت کوک شده‌ی زنگ‌دار می‌باشد. در ساعت مقرر زنگ خواهد زد، اما فقط برای مدتی که کوک دارد. بگذارید زنگ بزند و دوره‌اش را طی کند؛ اما مواظب باشید آن را به واسطه‌ی گرفتاری در فعالیت‌ها، دوباره کوک نکنید.

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

"اگر هنوز می‌خواهی بمیری، به وسیله محکم نگه داشتن من، در ناد (شیدایی و عشق) من بمیر. این نجات است. این مردن واقعی است. مرگ دنیوی چیزی نیست. به هر حال، هیچ کس تا به حال مرا نگرفته است. اگر کسی واقعاً مرا بگیرد، من سعی می‌کنم خودم را آزاد کنم؛ اما من تا این لحظه فرصتی برای آزاد کردن خودم نداشتم. برعکس این من هستم که سعی کرده‌ام شما مردم را بگیرم و محکم نگه دارم."

"به یاد داشته باشید که همه‌ی دنیا چیزی جز صفر نیست و هر چیز مربوط به آن، بی‌حاصل و ناپایدار است. ذهن یعنی عالم. ذهن یعنی مرد، زن، جانور."

روزنامه‌ی مهربابا: جلد دوم، شماره‌ی ۶، ژانویه-فوریه ۱۹۳۴، صفحه‌های ۱-۲

شوخی طبعی با مریدان

شما گفته‌اید که برای نگه داشتن عشق خالص مریدان تان نسبت به خودتان، باید مطابق میل کم ارزش‌ترین جنبه‌های طبیعت‌شان مانند غرور، حسادت و غیره رفتار کنید. عشق آنها چقدر می‌تواند بزرگ باشد، با توجه به اینکه آنها باید برای زنده نگه داشتن و بالا بردن عشق‌شان رشوه بگیرند؟ و پیشرفت آنها چطور می‌تواند به وسیله‌ی پرورش دادن همین چیزهایی که باید نابود گردد، تسریع شود؟ آیا آن پیشرفت را عقب نمی‌اندازد و در کل آن را مشکل‌تر نمی‌کند؟

تا مرحله‌ای، هرگز نمی‌توان گفت: عشق مریدان کامل است. معشوق تا حدی به منظور نزدیک کردن آنها، مهربانی و شوخی طبعی با عاشقان (مریدان) را پیش می‌گیرد. این نزدیکی به معشوق به نوبه‌ی خود آتش عشق را باد می‌زند که دیر یا زود باعث به دست آوردن کمال می‌گردد، آن به‌طور خودکار در عاشقان (مریدان)، کم ارزش‌ترین جنبه‌ها و صفت‌های طبیعت آنها را نابود می‌کند.

مجله‌ی مهربابا: جلد سوم، شماره‌ی ۵، مارس ۱۹۴۱، صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۸

هدف و راه

آیا پرسیدن این سؤال گستاخی است که چرا شما به جای نشان دادن آسمان‌های پایین‌تر و تفهیم خصوصیت‌ها و عملکردهای‌شان به ما توجه‌مان را به چنین هدف والایی متمرکز کرده‌اید؟ ایده‌ال والا خیلی دور از فهم ماست، آن ما را خالی، ناراضی و همان کور همیشگی باقی می‌گذارد، درست مانند کلاسی از بچه‌هایی که به نظریه‌ها و فرضیه‌های سحابی گوش می‌دهند.

بدون داشتن این دانش مقدماتی محض، ما چطور می‌توانیم وارد جامعه شویم و سؤال‌های آنهایی را که برای کمک به حل مسایل‌شان احتیاج دارند و فقط قادرند کمی بفهمند، پاسخگو باشیم؟ به این ترتیب به نظر خواهد آمد که ما هم مانند صدها معلم روحانی هستیم که کلمات‌شان خیلی بالاتر از فهم جویندگان معمولی است. بیشتر آنها خیلی خسته هستند یا برای سر و کار داشتن با عقاید بالاتر خیلی کور هستند، آنها ابتدا به راه حل‌های ساده نیاز دارند.

هدف بالاتر یا پایین‌تری وجود ندارد. فقط یک هدف وجود دارد، یعنی خودشناسی. سفر آسمان‌ها، از یکی به دیگری، شبیه تعویض یک سلول زندان با دیگری است یا مانند تعویض زنجیرهای آهنی با زنجیرهای طلایی است. فرد در هیچ یک از این دو مورد آزاد نیست. آزادی کامل از بندهای فیزیکی و آسمان‌های روحانی مد نظر من است. در ضمن پیشرفت در آسمان‌ها ممکن است برای رهرو به معنای پیشروی و خوشبختی همراه با وسوسه باشد، اما خلاص شدن از دست اغوای آسمانی که به آن وارد شده، مشکل است. در واقع نابودی بندهای عالم خاکی خیلی آسان‌تر از نابودی بندهای (سانسکارها) آسمان‌های نیمه‌لطیف است. امیدوارم شما هم یک‌بار و برای همیشه آزاد شوید.

آسمان‌های پایین‌تر نتیجه‌ی تخیل و بر پایه توهم هستند؛ به هر حال روزی، آسمان‌های پایین‌تر را به روشی عملی و قابل فهم حتی برای یک فرد معمولی، شرح خواهم داد.

*

آیا شما از ما انتظار دارید هر چیزی را که به ما می‌گویید، کورکورانه بپذیریم، چه آن را درک کنیم یا نکنیم، یا اینکه می‌توانیم پرسش‌هایی درباره‌ی آنها بپرسیم؟

نه، من از شما نمی‌خواهم که هر چیزی را کورکورانه بپذیرید. من نکته‌سنجی و شوخ طبعی را دوست دارم. شما می‌توانید پرسش‌هایی را بپرسید اما مهمترین آنها را.

آیا واقعاً در مرکز نیمه لطیف، مکانی معروف به شامبالا وجود دارد که مرشدها در حالت بدون جسم در آن سکونت دارند؟

شما حالا می دانید که آسمانها مکان نیستند. حالت و مرحله ای به نام شامبالا وجود دارد. تفاوت فقط در معنی لغوی است. همچنین در سانسکریت، آن به عنوان "ویدنیان" شناخته می شود.

مجله K مهربابا: جلد سوم، شماره 6، آوریل ۱۹۴۱، صفحات ۳۴۳-۳۴۴

سکوت او

حفظ سکوت چه واکنش های روانی، ذهنی و روحانی در بر دارد که شما به مدت زیادی سکوت کرده اید و سیستم بدنی ما، تا چه اندازه ای، طی دوره ی زمانی کوتاهی در برابر چنین تمرینی واکنش نشان می دهد؟

ذهن جهانی و آگاهی بیکران، روش های بیکرانی برای کار جهانی دارد، بنابراین هر کاری که ذهن بیکران و آگاهی جهانی انجام می دهد در سراسر کاینات منعکس می شود و واکنش ایجاد می کند. اگر او روزه بگیرد، نتیجه ی روزه توسط کل کاینات به طور روحانی احساس می شود. کار یک مرشد همیشه برای یک منظور روحانی است. اگر او سکوت کند، همان نتیجه حاصل می شود.

حالا، دنیا از آشفتگی اقتصادی وحشتناکی رنج می برد. برای دنبال کردن طریقت روحانی و توانمندسازی ذهن به پذیرفتن روحانیت، باید نیازهای مادی تا حدی ارضا شوند. پس وقتی که من با دست های خودم، به فقیر غذا می دهم و لباس می پوشانم، نتیجه آن خواهد شد که دنیا بهبودی اقتصادی و مادی اش را به دست خواهد آورد. وقتی که من دیوانه ها و جذامی ها را می شویم، تأثیرش آن خواهد شد که افراد دارای آگاهی کم تر از معمول یا غیر معمولی، آگاهی معمولی یا فوق طبیعی به دست خواهند آورد و جذامی ها هم درمان خواهند شد و هم تولدهای آینده شان به مقدار زیادی کم خواهد شد.

وقتی که من از یکی از شما می خواهم که یک جذامی را حمام کنید، شما با انجام آن منظوری دوگانه را عملی می سازید. در وهله ی اول، شما کار آزموده می شوید تا از عهده ی یک کار مشکل و ناخوشایند بر بیایید که از نقطه نظر روحانی سرانجام باعث نابودی تدریجی نفس^۴ می شود و دوم، رفتار اطاعت مطلق و بدون پرسش از دستوره های من به وجود می آید. برای نمونه، اگر من از شما بخواهم که سکوت کنید و شما هم در موضوع اطاعت مطلق از من زمینه ی مساعد داشته باشید، هیچ موضوع خارجی شما را از انجام وظیفه ی تان باز نخواهد داشت.

همچنین تا وقتی که شما نزدیک من هستید و با من ارتباط دارید، روزه‌داری و سکوت شما یا حمام کردن جذامی و غیره، در کل دامنه‌ی کارتان برای من تأثیر خواهد گذاشت.
مجله‌ی مهربان: جلد سوم، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۴۱، صفحه‌های ۳۴۴-۳۴۵

سه مرحله‌ی رهرو

بعضی وقت‌ها یک شخص احساس می‌کند که دوست دارد پرسش‌های زیادی از مرشد بپرسد. این نشانگر چه سطحی از آمادگی روحانی اوست؟ در فرهنگ صوفی برای مرید سه مرحله وجود دارد. در مرحله‌ی اول، مرشد مرید را به سوی خود می‌کشد، این مرحله‌ی سنگی است. رهرو در جهل ژرف پیچیده شده است و هیچ حسی برای ارزش‌های روحانی ندارد. او در این مرحله‌ی سنگی، توان شناختن مرشد را ندارد و ابتکار به‌طور کامل با مرشد است.

مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی کرمی نامیده می‌شود. همان‌طور که کرم با هر نوع حرکت و عملی درگیر است، ذهن یک رهرو هم در هر نوع تردید و پرسشی درگیر است. در این مرحله رهرو پرسش‌های زیادی از مرشد می‌پرسد. در این مرحله‌ی کرمی، حرکت مستمر فکر وجود دارد. مرحله‌ی سوم، مرحله‌ی سگی نامیده می‌شود. در این مرحله، ذهن هیچ پرسشی برای پرسیدن ندارد. او در یک حالت اعتقادی است. درست مانند سگی که صاحبش را بدون چون و چرا یا تردیدی دنبال می‌کند، رهرو اعتقاد تزلزل‌ناپذیری به مرشد دارد و دستورهایش را با اطمینان پیروی می‌کند. در این مرحله، پرسیدن به پایان می‌رسد. وقتی که پیشرفت روحانی هنوز آن‌طور که باید و شاید شروع نشده است، هیچ پرسشی از مرشد وجود ندارد.
مجله‌ی مهربان: جلد اول، شماره‌ی ۸، ژوئن ۱۹۳۹، صفحه‌ی ۶۲

راه فرد عادی به سوی خدا

راه شناخت خدا برای یک فرد معمولی چیست؟

در واقع برای شناخت خدا و کسب حالت اصلی که همه چیز از آن منشأ گرفته، باید آیینی را که بر وجدان خودمان منطبق است دنبال کنیم و به راهی بچسبیم که به بهترین نحو با گرایش روحانی، نگرش ذهنی، استعداد جسمی و محیط و شرایط بیرونی‌مان هماهنگی کند.
مجله‌ی مهربان: جلد اول، شماره‌ی ۴، فوریه ۱۹۳۹، صفحه‌ی ۲۶

نزدیکی طالب

اوتار مهربابا برای آنهایی که طالب کمال هستند، چه روش نزدیک شدنی را پیشنهاد می‌کند؟

همه‌ی راه‌ها: عشق الهی، انواع یوگا، مذهب، علم، هنر و وظایف خانه‌داری. تا یک نقطه‌ی خاص، همه‌ی راه‌ها مفید هستند.

در یک نقطه‌ی خاص کاربرد آنها متوقف می‌شود. در آن نقطه، کمک یک مرشد کامل لازم است تا پیشرفت بیشتر میسر گردد.

روزنامه‌ی مهربابا: جلد دوم، شماره‌ی ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۳۳، صفحه‌ی ۲

کسب آگاهی وسیع‌تر

فرآیند درست، برای به دست آوردن "آگاهی وسیع‌تر" کدام است؟

برای دستیابی به حقیقت نهایی، یا به قول شما "آگاهی وسیع‌تر"، هیچ قانون کلی یا فرآیندی نمی‌تواند تعیین و مشخص شود.

هر شخص باید برای نجات خودش فعالیت کند و برای این موضوع، او باید "راه" را انتخاب کند و بسازد که آن هم بیشتر به وسیله‌ی تأثیر کلی یا نیروی حرکتی تأثیرهای اندوخته شده (که در زبان سانسکریت "سانسکارا" نامیده می‌شود) از زندگی‌های گذشته، تعیین و ابراز می‌شود. سر و صدایی که از دنیا شنیده می‌شود و مذهب‌های ساختگی که برای راهنمایی بشریت تلاش می‌کنند در حل مسأله توفیق چندانی ندارد.

روزنامه‌ی مهربابا: جلد دوم، شماره‌ی ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۳۳، صفحه‌ی ۳

*

در زمان ظهور یک اوتار، نیروی هُل عمومی روحانی، به قدری عظیم است که یک آن، بیداری آگاهی به‌طور کامل نوین را خلق می‌کند. این با تعلیم‌ها و فعالیت‌های اوتار در طی زندگی در عالم فیزیکی که او خودش را در آن متجلی ساخته است ترکیب می‌شود و به وسیله‌ی پیروان او یک شکل بیرونی می‌گیرد که آن را مذهبی نوین می‌نامند. چون نیروی هل روحانی به تدریج با گذشت زمان تضعیف می‌شود، روحانیت هم پسروی می‌کند تا اینکه تقریباً در بی‌اهمیتی غرق می‌شود، مذهب یا در واقع شکل ظاهری آن، مبدل به یک پوسته‌ی خشک می‌شود که هر لحظه آماده‌ی ترک خوردن است و اوضاع بحرانی دنیا به اوج می‌رسد.

از اعلامیه‌ی الوهیت اثر اوتار مهربابا، صفحه‌ی ۴

**

انضباط در طریقت

سرانجام یک طغیان ذهنی بر علیه مراسم قدیمی به وجود می‌آید و همراه با آن، یک تشنگی برای راه، حقیقت و زندگی احساس می‌شود. درخواست و نیاز آن باید به وجود بیاید و به وجود خواهد آمد.

روزنامه‌ی مهر: جلد دوم، شماره ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۳۳، صفحه ۳

انضباط در طریقت

برای ورود به طریقت چه جور انضباط یا کیفیتی ضروری است؟

گفتن اینکه "زندگی شرافتمندانه" تنها شرط لازم برای کسب "آگاهی وسیع‌تر" است، مانند نشان دادن یک طرف عکس است. امروز هرچه هستید نتیجه‌ی زندگی "شرافتمندانه" یا "غیر شرافتمندانه" شماست. انجام اعمال فوق‌طبیعی، مذهبی و روحانی تنها مانند وسایلی برای رسیدن به منظور و آستانه‌ی ورود به طریقت است.

اما وقتی که فرد شانس تماس با یک "مرشد کامل" را دارد، چنین فرآیند انضباطی ضروری نیست. تنها شرط لازم، تسلیم کامل به خواست عالی مرشد، پشتکار، عشق، شجاعت و ایمان به اوست.

مجله‌ی مهر: جلد دوم، شماره ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۳۳، صفحه ۳

خواسته‌ها و بندها

(در وقت چای در پنجم اگوست ۱۹۲۶ گفته شده است)

چای نوشیدنی است که مورد علاقه‌ی بیشتر مردم همه‌ی کشورهاست. در گجراتی ما به آن چها می‌گوییم، که به معنی عشق نیز هست. هر دوی این چهاها، اگر درون حدود مادی محدود شوند، هیچ ارزش روحانی ندارند. اگر در مصرف چها (چای) زیاده‌روی شود، برای سلامتی زیان‌آور است و چهای دیگر (عشق)، اگر به خاطر چای و حس لذت باشد، می‌تواند برای رشد روحانی زیان‌آور باشد. عشق اگر در ارتباط با آرزوهای دنیایی و شهوانی باشد، باعث افزایش بندها می‌شود.

همه‌ی آرزوها، در صورتی که بندهای سانسکارایی به وجود بیاورند، از نقطه نظر روحانی به هیچ‌وجه شایسته‌ی ستایش نیستند؛ اما میل به خودشناسی خیلی والاست و همین اسارت در عشق به قادر مطلق است که اگر به اندازه‌ی کافی زیاد شود، فرد را از آرزوها و اسارت‌های دیگر آزاد می‌کند.

جیواتمای شما (روح منفرد) در اسارت بندهای ذهن، بدن لطیف و بدن خاکی است. بندهای

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

آن، هم ذهنی و هم جسمی است، اما هنگامی که حیواتما (روح منفرد) از بندها عبور می کند و با سرچشمه‌ی اصلی یکی می شود، هیچ خواسته‌ای برایش باقی نمی ماند. تا وقتی که آرزوهای شما درون محدوده‌ی قلمروی مادی هستند، حاکی از توهم (مایا) هستند و تأثیرهای بی شکل یا سانسکاراهای نی را کار را تشدید می کنند. درست هنگامی که همه‌ی این تأثیرها سوزانده یا نابود می شوند، حیواتما خودش را آشکار می کند. باکتی یوگا و کارما یوگا راه حل های خوبی برای بیرون ریختن سانسکاراهای فرد هستند. راه حل بهتر، تسلیم شدن به یک مرشد کامل است.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱۱، نوامبر ۱۹۲۹، صفحات ۶-۷

عشق

بالاترین شکل عشق چیست؟

سدگورو، تجسم عشق است.

یک استاد کامل وجودی پاک و خالص می باشد و چون عشقی که او در انسان به وجود می آورد پاک و خالص است، او چیزی را خلق می کند که هیچ انسانی قادر به آن نیست. بابا می گوید: "باید به خاطر سپرد که بالاترین عشق انسانی، بالاترین عشق مطلق نیست. عشق الهی بالاترین جنبه‌ی کل عشق های شایع است."

فردی که عشق الهی را به دست می آورد، خدا را به دست آورده. عشق الهی ورای عقل و استدلال است. این بالاترین جنبه‌ی عشق را هیچ کس نمی تواند در خود به وجود بیاورد. عشق الهی، خلق نمی گردد بلکه داده می شود. آن فیضی از طرف خدا - انسان است.

ژیمناستیک عقلی و فلسفه‌ها، شما را عقلاً درباره‌ی وجود خدا مطمئن می سازد. اما فقط عشق برای خدا، عشق الهی است که فرد را قادر به یافتن او، در عمل دیدن او و یکی شدن با او می کند. پیشرفت روحانی فرد، بدون عشق الهی هرگز نمی تواند استوار و حتمی باشد. این جنبه‌ی واقعی دین و تنها عنصری است که احساسی بودن طریقت روحانی را نشان می دهد یا فاش می کند.

بالاترین عشق آن است که عاری از تمامی امیدها، علاقه‌ها، آرزوها و انتظارات باشد؛ به عبارتی دیگر، آن عشقی که به طور کامل بدون نفس و بدون دلبستگی است.

تا وقتی که ذهن شخص، روحانی نشود، او قادر به داشتن این جنبه‌ی عشق نمی گردد. عشق الهی شیفته‌ی خود را وادار می سازد تا هستی انفرادی اش را فراموش کند و احساس کند که در راه پیشرفتش به جلو، کمتر و کمتر گرفتار بندهای محدودیت های انسانی است و بتواند به ورای خود رفته و خودش را به شناخت بالاترین در خودش برساند.

تا زمانی که فرد دارای آن عشق نباشد، هرگز نمی‌تواند وجد را احساس کند، هرگز نمی‌تواند نورانیت و بینش‌های مربوط به حالت‌های گوناگون طریقت روحانی را مشاهده کند. عشق الهی، هیچ قانونی نمی‌شناسد. آن عشق ورای همه‌ی قانون‌ها و مقررات و ورای عقیده‌های متعصبانه و تشریفات مذهبی است. هیچ چیز نمی‌تواند آن را در بند کند و هیچ چیز نمی‌تواند بندهایی را به آن تحمیل کند. عشق آتش است، آتشی نامحدود در خودش و آنهایی که درونش می‌سوزند، پاک می‌شوند. به خاطر داشته باشید که فقط عشق الهی می‌تواند موجب خود نابودی شود که منجر به خودشناسی می‌شود و می‌تواند انسان را وادار به گم کردن وجود شخصی‌اش در وجود کیهانی کند.

مجله‌ی مهرتاب: جلد اول، شماره‌ی ۴، فوریه، ۱۹۳۹، صفحه‌های ۷۵-۷۶

کمال

درست همان‌طور که هر چیزی در قلمروی دوگانگی بر اساس تناسب درجات است، کمال هم وقتی به دوگانگی مربوط شود، بر پایه‌ی درجاتی است. بد و خوب، گناه و پرهیزگاری، ناتوانی و قدرت، همگی جنبه‌های دوگانگی هستند، اما در واقعیت، آن وحدت درجات است. بد نیست بلکه خوبی در پایین‌ترین درجه‌اش است، همچنین ناتوانی، ناتوانی نیست بلکه قدرت در پایین‌ترین درجه‌اش است. کمال هم وقتی با عدم کمال مقایسه شود، دارای درجات خودش است. پس شما درک خواهید کرد، کمال موقعی که در دوگانگی است شامل هر کمالی نیست. یک فرد کامل در علم، در آواز خواندن کامل نیست و یک فرد کامل در آواز خواندن، در نقاشی کامل نیست. از این‌رو، این کمال‌ها در دامنه‌ی قلمروی دوگانگی قرار دارند. آیا تا به حال درباره‌ی "جنایت کامل" شنیده‌اید؟ وقتی که قاتل خیلی زیرکانه مرتکب جرم شود به طوری که هیچ سر نخ‌ی باقی نگذارد، آن را "جنایت کامل" می‌نامند. پس کمال حتی در جنایت‌ها و به قولی گناهان هم وجود دارد.

حالا، کمال به دست آمده توسط روح‌های از نظر روحانی کامل، در قلمروی دوگانگی نیست. همه‌ی این کمال نسبی که در بالا شرح داده شد، در حوزه‌ی "عقل" قرار می‌گیرند، اما کمال (روح‌های از نظر روحانی کامل) ورای عقل است. هنگامی که فرد از نظر روحانی کامل است، می‌داند که به جز خدا هیچ چیز وجود ندارد و به همین دلیل هر چیزی در دامنه‌ی عقل و حیطه‌ی قلمروی دوگانگی، برای او "توهم" است؛ بنابراین برای انسان کامل هیچ چیز به جز خدا وجود ندارد؛ علم، هنر، موسیقی، ناتوانی و قتل‌ها همگی برای او رویا هستند. دانش و کمال او یک وجود بخش‌ناپذیر و تقسیم‌نشده است. حال هنگامی که این روح کامل به

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

دلیل‌های روحانی می‌خواهد کل نیروها و دانش‌اش را به کار ببرد، آن را خالصانه به خاطر ارتقای روحانی انجام می‌دهد. در آن موقع او ذهن کیهانی را در آن موضوع به کار می‌گیرد و هر چیزی را می‌داند، به طوری که حتی بیان ظاهری هم ضرورتی ندارد، چون همه‌ی زبان‌ها ابتدا از محدوده‌ی ذهن می‌آید و بعد به زبان بیان می‌شوند. از آنجایی که او ذهن هر کسی را می‌داند، به همین دلیل منظور هر کلامی را حتی قبل از اینکه بیان شود، می‌داند. همین‌طور او هر چیزی، علم، هنر و غیره را اگر بخواهد، می‌تواند حتی قبل از اینکه آن ظاهر شود بداند؛ اما این کار را فقط وقتی ضروری است انجام می‌دهد.

*

لرد کریشنا از نظر جسمانی هم، کامل بود مگر شما هم از نظر مادی کامل نیستید؟

این کمال شامل همه‌ی کمال‌هاست، اما احتیاج به آشکار کردن نیست. کریشنا از نظر روحانی کامل بود، یعنی او در همه چیز کامل بود، اما هرگز جنبه‌ی مادی کمال را نشان نداد چون در این صورت به معنی کمال نبود و در کل باعث سر در گمی می‌شد. او می‌توانست خودش را یک همیشه مست کامل، یک گناه‌کار کامل و یک رذل و ولگرد کامل نشان دهد؛ اما این کار دنیا را شوکه می‌کرد. به همین دلیل آن را آشکار نکرد. به هر حال او یک همیشه مست کامل، گناه‌کار کامل و رذل و ولگرد کامل بود، کامل در هر چیز - باید هم می‌بود - و ماورای همه - یک خدای کامل - بود.

*

اما آیا برای او ضروری بود که خودش را یک قاتل کامل نشان دهد؟

همان‌طور که من گفتم - وقتی ضروری باشد - این روح‌های کامل، کمال‌شان را در همه چیز نشان می‌دهند. من می‌توانم در هر شیوه‌ای از زندگی کامل باشم، من باید با نیاز ارتقای روحانی منطبق شوم و نه تنها به نشان دادن کمال. کمال در بالاترین شکلش شامل هر جنبه‌ای است - کامل سانسار، کامل یوگا - دلبستگی کامل، وارستگی کامل.

مجله‌ی مهربابا: جلد اول، شماره ۸، ژوئن ۱۹۳۹، صفحات ۵۹-۶۱

تشخیص یک استاد کامل

آیا هیچ روش لغزش ناپذیری برای تشخیص یک استاد کامل وجود ندارد؟

دستیابی روحانی به آسمانها ممکن است توسط فرد، به طور رضایت بخش تعیین یا تشخیص داده نشود. همه‌ی آنها‌یی که از آسمان اول تا ششم هستند، کم و بیش در رده‌ی کلی "روح‌های پیشرفته" قرار می‌گیرند؛ اما هنگامی که فرد خوش‌شانسی با کمال تماس پیدا کند، نشانه‌های بی‌تردیدی را به یک جوینده‌ی صبور و صادق حقیقت نمایش می‌دهد. سه عامل مهم وجود دارد که مشخصه‌ی حالت کمال است. اول، کمال فقط "وحدت با خدا" نیست بلکه تجربه‌ی ممتد و پیوسته‌ی وحدت در هر چیز است. یک استاد کامل، به طور پیوسته، بدون هیچ وقفه‌ای نفس خودش را به عنوان نفس در همه چیز تجربه می‌کند و می‌شناسد. این تجربه‌ی درونی، خودش را به طور قابل مشاهده در عشقی خود به خودی که چنین فردی به کل آفرینش احساس و ابراز می‌کند ظاهر می‌سازد. برای او هیچ چیز جذاب یا زننده نیست؛ خوب، بد، قدیس، گناه‌کار، زیبا، زشت، حکمت، حماقت، سلامت، بیماری، همگی روش‌ها و چهره‌های مختلف تجلی خودش هستند. هنگامی که کمال جسم یافته، عشق می‌ورزد، نوازش می‌کند، هر مخلوق زنده‌ای را تغذیه می‌کند، طوری احساس می‌کند و لذت می‌برد گویا به نفس خودش عشق می‌ورزد، نوازش می‌کند و خوراک می‌دهد. در این حالت اثری از دیگری باقی نمی‌ماند

دوم، جو انکارناپذیر سروری است که کمال در اطرافش می‌تاباند و برای یک ملاقات کننده نمی‌تواند قابل حس یا تشخیص نباشد. یک استاد کامل نه تنها از سرور بیکران لذت می‌برد، بلکه رنج جهانی را هم تجربه می‌کند. تلخی رنج، به هر حال، توسط لذت یا احساس فراگیر سرور، خنثی و نابود می‌شود. از این رو، کمال به طور بیرونی در مقابل هر نوع درد، شکنجه و تنگ‌دستی، همیشه پر سرور، آرام و بدون نگرانی ظاهر می‌شود.

مشخصه‌ی سوم برجسته‌ترین مشخصه‌ی کمال، قدرتش برای هم‌سوایی خود با هر سطح یا قشر بشریت است. او همان قدر که بر روی تخت سلطنت بی‌رقیب است، به طور واضح همان قدر هم در یک جوی آب بی‌تفاوت و آرام است. او با فقیر، تهی‌دست است، با پول‌دار، ولخرج، با پادشاه، شاه‌منش، با دانشمند، حکیم و با جاهل و بی‌سواد، ساده، بی‌ریا و معصوم است. درست همان طور که استاد دانشگاه با یک مبتدی، در قیاس با یک دانشجوی کارشناس، به روش متفاوتی انگلیسی صحبت می‌کند یا درس می‌دهد، به نحوی مشابه، یک استاد کامل هم خودش را با سطح فردی که می‌خواهد از نظر روحی بالا ببرد، هم‌سو می‌کند. هر فرد بنا به نیازش و هر کس بنا به لیاقت‌اش، در نقشه‌ی دراز مدت کمال جسم یافته، نقش دارد.

اوتار

مرشدهای خدا رسیده همان طور که در عالم فیزیکی حضور دارند در عالم‌های دیگر نیز حضور دارند، اما همیشه به طور جسمی شناخته و دیده نمی‌شوند. بعد از گذشت سال‌ها، هنگامی که روحانیت به پایین‌ترین سطح جذر خود می‌رسد و مادی‌گرایی در بالاترین نقطه‌اش قرار می‌گیرد و در آن دوره‌های بحرانی که هرج و مرج و بدبختی همه‌جا را فرا می‌گیرد، جنبه‌ی غیر شخصی الوهیت به خود جسم می‌گیرد و دنیا ظهور جسمانی یک اوتار یا پیامبر را می‌بیند. این همان شخصیت الهی است که در زمان‌های گذشته، در جسم‌های گوناگون و با اسم‌های مختلف، به عنوان اوتار ظهور کرده است. این اوتارها و پیامبران، پس از به پایان رساندن مأموریت‌شان که دادن یک هل عظیم روحانی به بشریت است، جسم فیزیکی را رها می‌کنند و یک‌بار دیگر حالت اصلی و جنبه‌ی غیر شخصی الوهیت را به خود می‌گیرند، اما حتی در جنبه‌ی غیر شخصی‌شان هم، آنها همیشه از الوهیت‌شان خودآگاه باقی می‌مانند.

روزنامه مهر: جلد ششم، شماره ۶، ژانویه - فوریه ۱۹۳۸، صفحه ۱۱۲

آموزش اوتارها

چرا آموزش‌های اوتارها با یکدیگر تفاوت دارد؟

اوتارها تجلی همان عنصر الهی هستند که در زمان‌های گوناگون، در این دنیا تجسم می‌یابند؛ پس آموزش‌های آنها باید با طرز فکر عصرشان سازگار باشد. بعضی وقت‌ها، اوتار آموزش‌هایش را بر اساس جستجوی خدای شخصی پایه‌گذاری می‌کند و در زمان دیگر، بر اساس جستجوی جنبه‌ی غیر شخصی خدا. او در یک زمان خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب یا خوردن گوشت گاو را منع می‌کند. مانند بیمارستانی که در آن بیماران از تشنگی‌شان شکایت می‌کنند پزشک در صبح، چای یا قهوه، بعد از ظهر آب یا ابلیموی تازه و در شب شیر ترش و قبل از خوابیدن شیر گرم تجویز می‌کند؛ خدا با ظهور به شکل اوتار، دوره‌های مختلف تشنگی بشر را از راه‌های گوناگون رفع می‌کند. همه‌ی انسان‌ها، چه آگاهانه چه ناآگاهانه، همان تشنگی را برای حقیقت دارند.

مجله مهر: جلد دوم، شماره ۷، می ۱۹۴۰، صفحه ۴۱۶

کار اوتار

تفاوت بین کار بیرونی و درونی یک اوتار چیست؟

کار درونی او برای خیر بشریت، به وسیله‌ی بدن روحانی‌اش و اراده‌ی الهی در عالم‌های روحانی و لطیف به‌طور مستقیم یا به وسیله‌ی مداخله‌ی نمایندگان‌اش اجرا می‌شود. کار بیرونی از طریق جسمش به وسیله‌ی تماس شخصی با افراد صورت می‌گیرد. با گذر از کشورهای مختلف، او ذهن مردم‌ها را به سوی روحانیت می‌چرخاند، او پیشرفت‌شان را به سوی آسمان‌های لطیف و از آنجا به سوی آسمان‌های روحانی افزایش می‌دهد.

مجله‌ی مهرتاب: جلد دوم، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۴۰، صفحه‌ی ۳۵۴
روشن‌کار می‌توانند به‌طور همزمان به‌کار برده شوند.

اوتارها و ازدواج

چرا بعضی اوتارها ازدواج کردند و چرا عیسی ازدواج نکرد؟

روش بیرونی زندگی یک اوتار به وسیله‌ی عادت‌ها و سنت‌های زمان برنامه‌ریزی می‌شود، او روشی را بر می‌گزیند که مناسب‌ترین روش برای ارایه دادن الگو به مردم هم عصرشان است؛ اما در ماهیت، همه‌ی اوتارها یک نوع زندگی ایده‌آل را مجسم می‌کنند. در دوره‌ی محمد، عرب‌ها خیلی هوس‌ران بودند و زندگی با چند زن، غیر مجاز یا بد محسوب نمی‌شد. اگر او مانند عیسی ازدواج نکرده بود و از تجرد پشتیبانی کرده بود یا اگر او از خویشتن‌داری کامل طرف‌داری کرده بود، واکنش‌های خطرناک و اجتناب‌ناپذیری ایجاد می‌شد و شمار کمی از آموزش‌های او پیروی می‌کردند و باز هم شمار کمتری به سوی چنین ایده‌آلی جذب می‌شدند. محمد، نه زن داشت اما او هیچ تماس جسمی با آنها نداشت؛ داشتن چند زن مجاز بود.

در زمان کریشنا، هندوها با خودشان در جنگ بودند. حسادت و حرص حکمفرما بود؛ ادراک واقعی زندگی روحانی و عشق برای آنها ناشناخته بود. کریشنا آموزش‌هایش را بر اساس قانون‌های شادی عاشقانه و پاک و معصوم پایه‌گذاری کرد. انسان‌ها با شادی به سوی یک ایده‌آل عشق بی‌غرض هدایت شدند.

در زمان زرتشت، بشریت در تردید و فاقد تعادل بود. آنها نه مادی‌گرایی کامل بودند نه واقعاً به سوی نور روحانی جذب شده بودند. او به آنها آموزش داد که خانه‌داران خوبی باشند، ازدواج کنند، از هوس‌رانی نسبت به همسر دیگری خودداری کنند و خدا را پرستش کنند. زندگی خود او بر اساس این اصل بود. "پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک". زرتشت ازدواج کرده بود. در زمان بودا، بشریت به‌طور عمیقی در مادی‌گرایی بود. در واقع برای اثبات اینکه ادراک

آنها از ارزش‌ها، نادرست است و اینکه آنها قربانیان وهم الهه یا مایا هستند، بودا همسر، خانواده و مال دنیا را برای بنا نهادن آموزش‌هایش بر اساس سانیاس یا ترک و انکار کنار گذاشت.

در زمان عیسی، تکبر، سلطه‌جویی، غرور و ظلم از ویژگی‌های مردم بود. با این وجود، آنها دارای ادراکی از عدالت بودند که متوجه زن و ازدواج بود و الگو ساختن ازدواج به شکلی که در عربستان بود، ضرورتی نداشت. عیسی، زندگی فروتن، ساده و فقیرانه‌ای داشت و او در واقع برای هدایت بشریت به سوی خالص‌ترین ایده‌آل خدایی رنج کشید. همه‌ی پیامبران تجسم خدا بودند؛ بنابراین آنها در ورای خواسته و وسوسه‌ها بودند، آنها تجلی همان عنصر الهی بودند.

مجله مهر باب: جلد دوم، شماره ۶، آوریل ۱۹۴۰، صفحات ۳۵۴-۳۵۵

الوهیت بدون مسئولیت

گدای دیوانه‌ای عادت داشت که هر از گاهی بگوید، "من پادشاه این جهان هستم" مردم به او می‌خندیدند و بچه‌های شیطان صفت هم او را دست می‌انداختند. اگر یک پادشاه واقعی بگوید پادشاه است، هیچ‌کس به او نمی‌خندد. خدا یکی است و بنده‌ها (انسان‌ها) بی‌شمار هستند. بنده‌ای (باندا) که از نظر روحی کامل می‌شود، خداست وقتی شما خودتان خدا را نبینید و شناسید، شما یک بنده (باندا) هستید و در این حالت عدم کمال، اگر شما بگویید من خدا هستم، طبیعتاً مردم شما را کافر خواهند خواند. پس سعی کنید خدا را ببینید و بشناسید و هنگامی که به هدف دست یافتید، می‌توانید با اطمینان بگویید که شما خدا هستید.

فقط سه چیز واقعاً با ارزش هست؛ خدا، سدگورو و عشق. این سه تقریباً یکی و یکسان هستند. سعی کنید در درونتان عشق خلق کنید. عشق واقعی و خالص برای خدا و مرشدتان. یک سدگورو تجسم عشق است. پس با تفکر به او و عشق ورزیدن به او ادامه دهید.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۸، اگوست ۱۹۳۰، صفحات ۳-۴

حالات مجازی و واقعی

- ۱- حالت بیداری مجازی
- ۲- حالت خواب مجازی
- ۳- حالت خواب عمیق
- ۴- حالت خواب الهی
- ۵- حالت بیداری الهی

انسان‌های معمولی سه حالت اول را هر روز تجربه می‌کنند. در حالت اول، آنها عالم را در آگاهی کامل تجربه می‌کنند، در حالت دوم، آنها عالم را در نیمه‌آگاهی تجربه می‌کنند و در حالت سوم، آنها هیچ چیز تجربه نمی‌کنند.

در حالت‌های چهارم و پنجم، فرد تجربه‌های مربوط به الوهیت را کسب می‌کند. هرچند بیداری در هر دو حالت اول و آخر مشترک است و خواب در حالت دوم و چهارم، ولی تفاوت عظیمی بین اولی و آخری و بین دومی و چهارمی وجود دارد. در حالی که اولی و دومی حالت‌های مجازی هستند، چهارمی و پنجمی حالت‌های واقعی هستند. در حالت بیداری مجازی، آتما عالم را تجربه می‌کند اما در حالت بیداری الهی، آتما نفس (حقیقی) را تجربه می‌کند. تفاوت بین حالت سوم و پنجم آن است که، با وجودی که در اولی (حالت سوم)، فرد هیچ چیز تجربه نمی‌کند - نه عالم و نه نفس (حقیقی) را - در دومی (حالت پنجم)، فرد عالم را تجربه نمی‌کند ولی نفس (حقیقی) را تجربه می‌کند. بیداری الهی یعنی تجربه کردن حالات خواب عمیق در حالت بیداری، اما فردی که به خاطر انجام وظیفه پایین می‌آید، هم از عالم و هم از نفس (حقیقی) آگاه است و با همه‌ی پنج حالت آشناست.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۳۰، صفحات ۲-۳

ولگردی ذهن در مایا

هرچه کمتر درباره‌ی مایای دنیایی فکر کنید، بهتر است؛ چون هرچه به آن بیشتر فکر کنید، نگرانی‌تان برای لذت از آن بیشتر می‌شود. این نگرانی همان آشغالی است که به ذهن‌تان رخنه می‌کند و سر راه خودشناسی قرار می‌گیرد. هرگز به خودتان اجازه ندهید که نگران لذت‌های حس‌ها باشید و بدن فیزیکی (خاکی) را به عنوان کتی در نظر بگیرید که روح شما به طور موقت آن را پوشیده است. نه نگران باشید، نه از چیزهای دنیایی بترسید، چون کاینات خودش زاینده‌ی تخیل است.

شما درون خودتان، پاراماتما، آسمان‌ها، سیاره و کل کاینات را دارید، اما آن را نمی‌شناسید. آنها درون شما هستند، اما شما آنها را آنجا نمی‌بینید، چون فقط بیرون را می‌بینید و نه نفس حقیقی درون را. شما در این کشش و جذابیت مادی مایا که قادر به دور ساختن چشم‌های‌تان از آن نیستید، خیلی گرفتار هستید. آگاهی خاکی شما دروغین است اما آن را واقعی تلقی

می‌کنید؛ دنیای شلوغ یک توهم است ولی شما آن را واقعیتِ واقعیت‌ها می‌دانید. دنیای شلوغ شبیه نمایش سینماست. در طی مدتی که فیلم، نمایش داده می‌شود، شما هم واقعیت‌هایی که روی پرده اتفاق می‌افتد را واقعی تلقی می‌کنید. اگر به‌طور اتفاقی آنجا یک حقه‌باز را در حال ستم کردن به یک کودک یا زن بی‌گناه ببینید، فراموش خواهید کرد که در سینما هستید و تحت تأثیر احساس آن کودک یا زن قرار می‌گیرید و اگر آن کودک یا زن توسط قهرمانی که بدون شک تحسینش خواهید کرد، نجات پیدا کند، بسیار احساس راحتی می‌کنید. وقتی که نمایش تمام می‌شود، شما می‌فهمید که آنچه برایش احساساتی می‌شدید و به خاطرش تحت تأثیر قرار می‌گرفتید، چیزی جز یک تصویر نبود. چیزی جز یک رویا و زاییده‌ای از تخیل نبود. به همین ترتیب، وقتی که شما با دنیاهای مافوق حسی تماس پیدا کنید، فکر هستی انسان و دنیای شلوغ را خواهید کرد. شما همگی در حال ایفای نقش‌تان در صحنه‌ی این دنیا هستید و فقط وقتی که بازی سرشت فعلی زندگی‌تان تمام شد، خواهید فهمید که این دنیا چیزی جز یک سراب نیست و اینکه آگاهی خاکی، واقعی نیست.

مایا در مورد اجازه ندادن به ذهن‌تان برای جذب شدن به وسیله‌ی هر چیز دیگر، بسیار قدرتمند است؛ اما با فیض یک قدیس واقعی یا یک استاد کامل، شما می‌توانید چشم‌های‌تان را از آن دور بگردانید و به سوی پاراماتما بچرخانید. وظیفه‌ی سدگورو نه تنها دور کردن چشم‌های مریدانش از تخیل دنیای شلوغ است، بلکه برداشتن همه‌ی مانع‌ها به منظور، به‌طور کامل روشن نگه داشتن راه برای آنها نیز هست تا مستقیم به سوی هدف خودشناسی پیش بروند.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۸، اگوست ۱۹۲۹، صفحات ۹-۱۰

مایا و خداشناسی

یک خوک به‌طور معمول در فضولات زندگی می‌کند. اگر به آن خوراک خوشمزه بدهید، چنانچه آشغال کافی برای خوردن داشته باشد حتی به آن نگاه هم نخواهد کرد، چه برسد به اینکه آن را بخورد. به همین دلیل است که گفته می‌شود "مرواریدها را جلوی خوک‌ها نریزید". افراد مادی‌گرا مانند خوک هستند چون آنها کثافت دنیا را به مروارید آزادی از زنجیره‌ی تولد و مرگ ترجیح می‌دهند.

اگر شما که با من در تماس هستید، بعضی وقت‌ها جذب مایای دنیایی می‌شوید، ناامید نشوید. من هم روزی مانند شما بودم، اما فیض باباجان بر من نازل شد و او قدیس کامل، مروارید (خداشناسی) را به من اهدا کرد.

"با تکرار مداوم اسم تو، من با تو یکی شدم." هیچ چیز از من (نفس) باقی نماند. چطور می‌توانم ستایش تو را گویم، ای گورو (مرشد) من؟ هر جا که من می‌نگرم، تو را می‌بینم و نه چیز دیگری!

فقط تعداد کمی از میلیون‌ها نفر، خدا را می‌شناسند و آن هم به وسیله‌ی فیض یک سدگورو. هر قدر هم که کمال روحانی دور فرض شود، باز هم فیض سدگورو، بر سر آن مریدانی که در زندگی‌های گذشته به‌طور عمیقی با وی ارتباط داشتند و شایسته‌ی آن هستند، نازل می‌شود. همین که فیض نازل شود، شناخت خدا (تجربه خدا) کار یک دقیقه است؛ مانند تلنگری به سر شخصی که مورد توجه استادش است و کار انجام می‌شود. سرور، سرور ابدی که پس از آن، شخص شروع به لذت بردن از آن می‌کند و شما حتی ایده‌ای درباره آن سرور نمی‌توانید داشته باشید و حتی اگر من بخواهم آن را برای شما شرح دهم، باز هم بدون داشتن تجربه (شناخت) نمی‌تواند درک شود. شما نمی‌توانید تصور مناسبی از یک شهر بزرگ مانند بمبئی را به یک روستایی بدهید که در عمرش هرگز به شهر نرفته است. در واقع برای اینکه او بداند یک شهر چیست شما باید وی را به یک شهر ببرید. به‌طور مشابه، اگر فردی بخواهد بداند که جذبه‌ی نیروی کالپا چیست، باید از آن برخوردار شود و فرد نمی‌تواند از آن برخوردار شود مگر و تا زمانی که فرد، نفسش را شایسته آن سازد یا فیض یک سدگورو را کسب کند. اولین وظیفه‌ی یک سدگورو، آزاد ساختن مریدانش از چنگال مایاست به خصوص آنهایی که در حلقه‌ی درونی‌اش هستند. اگر شما خودتان را به‌طور کامل به یک سدگورو تسلیم کنید، او باید وظیفه‌اش را نسبت به شما انجام دهد، او نمی‌تواند از آن فرار کند. نیازی به گفتن این نیست که عشق شما و اعتقاداتان نسبت به او، وی را در انجام وظایفش نسبت به شما دلگرم خواهد کرد.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۶، ژوئن ۱۹۲۹، صفحات ۷-۸

سدگورو و مایا

کل کاینات با همه‌ی پدیده‌هایش، مایاست و مایا هیچ چیز است. شکی در آن وجود ندارد؛ این به معنی چیزی نیست جز یک صفر یا نقطه‌ای بدون کمترین ماده در پیرامون آن. پس چرا یک سدگورو بعد از رسیدن به حالت کمال، پورنا - پارا - براهما و سات‌چیت‌آناندا شدن، یعنی شخصیت دارای حقیقت - دانش - سرور در مایا باقی می‌ماند؟ یا چرا یک سدگورو، با وجود تجربه‌ی عملی اینکه مایا هیچ است و اینکه عالم صفر است مایا را در دست می‌گیرد و چه بسا خودش را در عالم درگیر

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

می کند؟

اینها سؤال‌هایی هستند که نیازمند توضیح‌اند چون هر سدگورو بدون استثنا در مایا درگیر می‌شود. پاسخ اینها و سؤال‌هایی از این قبیل این است که سدگورها فقط برای آزاد ساختن افراد گرفتار در مایا از مایا به وسیله‌ی خود مایا، خودشان را در مایا درگیر می‌کنند. داستان زیر این تناقض را روشن می‌کند.

بچه‌ای که جز پرسه زدن در چهار گوشه‌ی خانه کار دیگری بلد نبود، روزی سکه‌ی یک روپیه‌ای نو درخشانی (مایا) را که در گوشه‌ی تنگ تو رفتگی کوچک روی دیوار خانه‌اش افتاده بود، پیدا کرد. بچه یکباره تصمیم گرفت که روپیه را به چنگ بیاورد. چون تو رفتگی کوچک بود و طرحی پیچیده داشت، در ابتدا تلاش، مرد کوچک را به مبارزه طلبید، اما در حالی که بدون مقاومت به سوی آن کشیده می‌شد بعد از پیچ و تاب دادن و عذاب دادن به بدنش، درون تو رفتگی رفت و به روپیه چنگ انداخت. بدبختانه، لذت داشتن سکه، زیاد طول نکشید، چون هنگام تلاش برای بیرون آمدن، خودش را گرفتار دید. در حالی که این‌گونه در مایا زندانی شده بود، با درد سختی که گریبان‌گیرش بود شروع به گریه کرد. مادر (جیوای (روح منفرد) دیگری که در مایا گرفتار است) با شنیدن گریه‌ی بچه یکباره به سوی بچه دوید، اما خود را ناتوان دید چون نمی‌توانست او را نجات دهد، بچه خودش را طوری در تو رفتگی دیوار گیر انداخته بود که با زور بیرون آوردن او به منزله‌ی درد بیشتر یا یک خراش یا یک پیچ‌خوردگی بود. خوشبختانه، پدر (سدگورو) پس از زمان کمی در واقع برای بیرون آوردن بچه بدون اینکه به او صدمه‌ای زده شود وارد شد. درست بیرون تو رفتگی یک تکه گوشت خوشمزه (مایا) گذاشت. با دیدن گوشت خوشمزه بچه از گریه کردن دست کشید و بی‌درنگ شروع به بیرون کشیدن خودش از گوشه‌ی تنگ کرد با همان تصمیم و قدرتی که برای روپیه صرف کرده بود، به این طریق پدر (سدگورو)، بچه را به وسیله‌ی خود مایا (گوشت خوشمزه) از چنگال مایا (روپیه) خلاص کرد، همین که مقصود به انجام رسید هر دوی آنها دور انداخته شدند.

به‌طور مشابه، سدگورها باید از این صفر عالم، برای آزاد ساختن روح‌های منفرد از پدیده‌های آن، وسیله‌ای بسازند. تحت هیچ شرایطی، سدگورو نمی‌تواند به مایا به عنوان چیزی جز مایا یعنی هیچ‌چیز نگاه کند و به همین دلیل می‌تواند بدون کوچک‌ترین سایه‌ای از هرگونه اسارت شخصی یا سانسکاراها، آن را به کار ببرد.

مایا و مرشد

اگر شما فقط نشانه‌های بزرگ مایا یعنی کام، کُرد، لُب (هوای نفس، خشم و حرص) را کنار بگذارید، به قولی در طول راهی که به هدف بزرگ حقیقت ختم می‌گردد، یک قدم رو به جلو برداشته‌اید. آنهایی که هیچ مرشد یا راهنمای روحانی ندارند، باید ذهن‌شان را بر خدا متمرکز کنند و اسم او را با سرسپردگی و عشق واقعی به زبان بیاورند. به یاد داشته باشید همه‌ی آنهایی که افراد متأهل هستند، ضرورتاً برای پیشرفت روحانی نالایق نیستند. افرادی که در هنگام کار کردن در دنیا و انجام وظیفه‌یشان در قبال اعضای خانواده‌یشان، همیشه خدا را به یاد دارند، زندگی پاکی را در پیش گرفته‌اند، همه‌ی مصیبت‌ها را با آرامش تحمل می‌کنند و اعتقاد دارند که هر چیز با اراده‌ی خدا انجام می‌شود، شایسته‌ی خط روحانی هستند.

آنهایی که مرشد دارند خوش‌شانس‌تر از آنهایی هستند که ندارند، به شرط اینکه مرشد از نظر روحانی کامل باشد، اما آنها باید خودشان را به‌طور قلبی و روحی به او تسلیم کنند و همه‌ی دستورهای او را کلمه به کلمه اجرا کنند. این به هیچ‌وجه آسان نیست، چون با وجودی که مرشد، آنها را از یک سو به طرف خود جلب می‌کند، مایا نیز آنها را از سوی دیگر جذب می‌کند. نیروهای مایای دنیایی، خیلی عظیم هستند و وظیفه‌ی اصلی مرشد، آزاد کردن آنها از چنگال آن است. وقتی که فیض یک سدگورو یا یک استاد کامل بر مریدانش نازل می‌شود، مایای دنیایی دیگر نمی‌تواند آنها را به سوی خودش جذب کند. اگر فرد بخواهد از چنگال مایا رها شود، باید خودش را به یک استاد کامل بسپارد و فیض او را کسب کند یا یک زندگی تارک دنیایی کامل داشته باشد. در غیر این صورت فرد اسیر آن باقی می‌ماند و موفق به عبور از اقیانوس تولدها و مرگ‌ها نخواهد شد.

در بین هندوها و سیک‌ها^۵ "داشتن مرشد" مرسوم است. تقریباً هر خانواده‌ی هندو، مرشد خودش را دارد و این چنین به ظاهر مرشدهایی در این کشور بی‌شمارند. این رسم "داشتن مرشد" ناسالم نیست اما در انتخاب یک مرشد باید احتیاط کرد. انتخاب یک فرد معمولی به عنوان یک مرشد به چه درد می‌خورد؟ مرشد هر کس باید از نظر روحانی پیشرفته‌تر از او باشد، اگر او از نظر روحی کامل باشد، بهتر است. اگر فرد در بند است و می‌خواهد آزاد شود، باید به سوی چه کسی برود؟ به‌طور حتم به طرف کسی که کاملاً رهاست و نه فردی که دست‌هایش بسته است. به‌طور مشابه اگر شخص مایل است که دیگر در افسون مایا نباشد وی باید به سمت کسی برود که مایا برایش وجود ندارد و کسی که هوای نفسش را به‌طور کامل مطیع کرده است.

پیاہ مہر: جلد اول، شماره ۵، می ۱۹۲۹، صفحات ۶-۷

انواع مختلف سرور

هفت نوع سرور وجود دارد:

- ۱- ویشواناندا: این سرور به وسیله‌ی همه‌ی فرم‌ها تجربه می‌شود، از ماهی گرفته تا انسان.
 - ۲- چیتاناندا: این فقط به وسیله‌ی انسان تجربه می‌شود.
 - ۳- یوگاناندا: این به وسیله‌ی یوگی‌ها در حالت سمادی یا جذب (حال) تجربه می‌شود.
 - ۴- پرمماناندا: فردی که این سرور را تجربه می‌کند در راه کمال است.
 - ۵- آتماناندا: فردی که این سرور را تجربه می‌کند، در نور قادر مطلق مجذوب شده است؛ فقط آنهایی که در آسمان پنجم هستند می‌توانند آن را تجربه کنند.
 - ۶- پرناناندا: این سرور توسط آنهایی تجربه می‌شود که خدا را همیشه و در همه جا می‌بینند.
 - ۷- برهماناندا: این سرور توسط آنهایی تجربه می‌شود که کمال روحانی کسب کرده‌اند.
- بیام مهر: جلد دوم، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۳۰، صفحات ۳-۴

چیتانیا

آتما:	نفس:	پوروша
چیتانیا:	فکر کردن:	ذهن
پرانا:	انرژی	
اکاشا:	ماده	

روح منفرد برای شناختن سانسکاراها دو واسطه دارد، به عبارتی پرانا و اکاشا. هنگام شناختن سانسکاراها، آن نفس (حقیقی)^۶ را نمی‌شناسد چون آگاهی را برای تجربه کردن سانسکاراها به وسیله‌ی شکل‌های لطیف و خاکی که پیامد پرانا و اکاشا هستند، به کار می‌برد. هنگام شناختن نفس، روح منفرد سانسکاراها را تجربه نمی‌کند؛ بنابراین، پرانا و اکاشا، دو بدن و دو جهان، به طور طبیعی برای او ناپدید می‌شوند و فقط آگاهی از نفس (حقیقی) باقی می‌ماند. آتما در واقع، هنگام تجربه کردن عالم، یعنی هنگام داشتن آگاهی مجازی، نقش روح منفرد را بازی می‌کند و در هنگام شناختن خودش، یعنی هنگام داشتن آگاهی حقیقی، نقش شیوا را بازی می‌کند.

آتما در شکل خالصش (ست) ناآگاه است، در حالی که به عنوان جیوا (روح منفرد) یا شیوا، کاملاً آگاه است.

آتما با آغاز تکامل اندامی، شروع به کسب چایتانیا می‌کند. حالت سنگی شامل حداقل مقدار

۶ به نظر می‌آید واژه صحیح چیتاناندا (Chitananda) باشد.

چایتانیا و آگاهی است. این چایتانیا و آگاهی، خودشان را در گیاهان و جانوران، بیشتر و بیشتر ظاهر می‌کنند تا اینکه آنها در شکل انسان که بالاترین شکل است، کامل می‌شوند. چایتانیا در جانوران چیزی جز غریزه و در انسان‌ها چیزی جز عقل نیست. در افراد از نظر روحی پیشرفته، آن الهام است و در افراد کامل، آن در آتما ادغام یا ترکیب می‌شود و این یعنی خودشناسی. درست همان‌طور که در ابتدا بود در پایان هم همان‌طور است، آگاهی و چایتانیا یکی هستند، اما در مرحله‌های میانی، آنها به‌طور مشخصی جدا از هم هستند و به شکلی ظاهر می‌شوند که گویا آنها در دو جنبه‌ی متفاوت می‌باشند. تا هنگامی که سانسکاراها نابود نشوند، چایتانیا، آگاهی را فقط برای تجربه کردن سانسکاراها به کار می‌برد؛ وقتی آنها نابود شوند، آگاهی واقعی به دست می‌آید و چایتانیا، به بیکرانی آتما پی می‌برد (تجربه می‌کند). پس ما می‌بینیم که آتما یعنی واقعیت، در پشت سه‌گانگی یعنی چایتانیا، آگاهی و بدن قرار دارد.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۸، اگوست ۱۹۳۰، صفحات ۲-۳

سانسکاراها

یک یوگی (فردی که در آسمان چهارم است)، آزادی از زنجیره‌ی تولد و مرگ را به دست نیاورده است چون هنوز از سانسکاراها یا آثاری که در هنگام انجام کارهای خوب یا بد در ذهن باقی مانده، آزاد نشده است. کارهای خوب، سانسکاراها را خوب به وجود می‌آورد و کارهای بد، سانسکاراها را بد. نه تنها اعمال، بلکه فکرها هم سانسکارا تولید می‌کند. بله، حتی صحبت کردن، دیدن، خوردن، نوشیدن، خوابیدن و همه‌ی حرکت‌های لطیف هم موجب تولید سانسکارا می‌شوند. همه‌ی این سانسکاراها باید با دقت در عمل مصرف شوند، مگر اینکه به وسیله‌ی یک استاد کامل یا یک سدگورو پاک شوند. هستی فعلی شما، پرهیزکاری‌ها و گناه‌کاری‌های شما، به سبب سانسکاراها یا گذشته‌یتان هستند یا به قول صوفی‌های مسلمان، زندگی فعلی شما نتیجه‌ی شکل‌گیری خاکی آثار لطیف گذشته‌یتان است. اگر و تا زمانی که همه‌ی سانسکاراها چه خوب، چه بد، پاک نشوند، آزادی از زنجیره‌ی تولد و مرگ نمی‌تواند به دست آید. کارهای خوب، انسان را با یک زنجیر طلایی به بند می‌کشد و کارهای بد با زنجیر آهنی؛ اما زنجیر از هر فلزی که باشد، باز هم هیچ آزادی نمی‌تواند به وجود بیاورد، مگر و تا زمانی که برداشته شود. تمرین‌های یوگای معمولی، سانسکاراها را خوب به وجود می‌آورد و نه موکتی (رهایی از چرخه‌ی تولد دوباره)، پس اگر کسی مشتاق موکتی است، باید نه آثار پرهیزکاری نه آثار گناه‌کاری داشته باشد. همان‌طور که هیچ بدهی ندارد، مطلقاً هیچ‌گونه طلبی هم نداشته باشد بلکه باید یک "لوح پاک" داشته باشد. فرد هرگز نمی‌تواند

یک "لوح پاک" داشته باشد، مگر اینکه فرد موفق به کسب فیض یک استاد کامل شده باشد. یک سدگورو می‌تواند سانسکاراهای هر کسی را در لحظه‌ای پاک کند. سانسکاراهای بی‌شمار شخص معمولی را می‌توان به توده‌ی آشغالی تشبیه کرد که پاک کردن آن برای او غیر ممکن است، اما یک سدگورو می‌تواند آن را در یک ثانیه نابود کند. انبار سانسکاراهای یک شخص معمولی همچنین می‌تواند به‌طور اختصاصی با اصطبل آگیان مقایسه شود که پاک کردن آن برای او غیر ممکن است. اما درست همان‌طور که هرکول با عبور دادن رودخانه آلفئوس از میان اصطبل آن را پاک کرد، یک سدگورو هم می‌تواند سانسکاراهای هر شخصی را با آتش روحانیتش نابود کند.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۱، ژانویه ۱۹۲۹، صفحه‌های ۲-۳

رنگ‌های تأثیرات

همه‌ی فکرها، سخن‌ها و عمل‌ها، سانسکاراها یا آثاری بر روی ذهن فرد به وجود می‌آورند. سانسکاراها دارای هفت رنگ مختلف هستند. هم‌سان با هفت رنگ رنگین کمان. فکرهای معمولی خوب، آثار رنگ آبی روشن را به وجود می‌آورد. وقتی چنین فکرهایی، هم در حرف و هم در عمل، انجام شود، آثار معمولاً به رنگ آبی تیره هستند. خشم و کارهای شر مانند قتل، سانسکاراهای رنگ قرمز ایجاد می‌کنند. سانسکاراهای قرمز بدترین هستند و پاک کردن آنها دشوار است. اشتیاق شدید روحانی، سانسکاراهای رنگ سبز را به وجود می‌آورد. همان‌طور که سانسکاراهای قرمز، بدترین هستند، سانسکاراهای سبز هم بهترین هستند.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۷، جولای ۱۹۳۰، صفحه‌های ۸

ذهن و منیت

ذهن همان چیزی است که ما به گجراتی، مانا می‌نامیم و خرد چیزی است که ما به گجراتی، بودی می‌گوییم. خرد بالاتر از ذهن و ورای آن است. آنچه جذبه‌ی راج یوگا سمادی نامیده می‌شود، چیزی نیست جز تعادل کامل ذهنی یا ترجیحاً حالت متوقف شده‌ی ذهن. آن فقط موجب به پایان رسیدن آشفتگی ذهنی می‌شود، اما هیچ‌گاه به حوزه‌ی خرد تأثیر نمی‌گذارد. حال^۸ آن حالتی از ذهن است که با به کار بردن بدن خاکی تجربه‌ی این دنیا را در آنچه آگاهی نامیده می‌شود، کسب می‌کند. هنگامی که ذهن، بدن لطیف را به کار می‌گیرد، یا ناآگاه است مانند حالت خواب یا از نظر روحی آگاه است مانند حالت جذبه‌ی یوگا.

ساکت، ثابت و محکم نگه داشتن ذهن

ذهن تجربه‌هایش را چه دنیوی باشند چه روحانی، به خرد منتقل می‌کند. خودخواهی به‌طور نزدیک با خرد مرتبط است و بنابراین هنگامی که ذهن با خرد "تلاقی می‌کند" خودخواهی تجربه‌ی دنیا یا آسمان‌ها را کسب می‌کند. اگر حالت ذهن، خاکی باشد، تجربه‌ای هم که بدین نحو به دست آمده، دنیایی است؛ اما اگر حالت آن، لطیف و ناآگاه باشد، تجربه هم متعلق به قلمروی فراحسی است.

وقتی که شخص در جذبه‌ی یوگاست، ذهنش کار نمی‌کند و به عبارتی مرده است اما خرد و خودخواهی درست به همان شکل که بودند، وجود دارند؛ بنابراین به محض اینکه جذبه برود، خودخواهی او شروع به کار می‌کند. جذبه‌ی نیروی کالپا بالاتر و به‌طور کامل متفاوت از جذبه‌ی یوگاست. قبل از اینکه شخص بتواند لذت جذبه‌ی نیروی کالپا را ببرد، خرد و خودخواهی‌اش باید به منظور ساختن محلی برای دهان یا دانش واقعی از بین برود.

در پشت ذهن یک آدم روحانی معمولی، خرد قرار دارد؛ اما در پشت ذهن یک سدگورو، دانش، سرور و قدرت بیکران قرار دارد. همه‌ی افراد، ذهن و بدن دارند اما در حالی که افراد روحانی معمولی و پیشرفته‌ی غیر کامل به خودخواهی آغشته‌اند، همه‌ی شخصیت‌های خدا رسیده، فاقد خودخواهی هستند. خودخواهی، سنگ لغزش هر طالب روحانی است و راهی برای غلبه بر آن وجود ندارد به جز رها شدن از آن. "آن نفس را از خود بیرون بیاورید" فریاد همدل و همزبان همه‌ی قدیس‌ها و سدگوروهاست. اگر شما آغشته به خودخواهی باقی بمانید، پس کاربرد تمرین‌های یوگاها و تاپا - جاپا چیست؟ فقط به دلیل خودخواهی است که یوگی‌هایی که نصف راه را طی کرده‌اند، قادر به برداشتن یک قدم بیشتر رو به جلو نیستند. سوامی ویوکا آناندا وقتی که گفت: در هر یوگا، افراد خیلی کمی به حالت "دهان" می‌رسند، به هیچ‌وجه اغراق نکرد.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۲۹، صفحات ۸-۹

ساکت، ثابت و محکم نگه داشتن ذهن

به سؤال‌های جزئی، زیاد فکر نکنید و ذهن‌تان را خسته نکنید. این تفکر دایمی بر ذهن‌تان سنگینی می‌کند و باعث می‌شود شما به خاطر هیچ، بیشتر نگران و مضطرب شوید. اجازه ندهید هیچ فکر مادی مزاحم ذهن‌تان شود و آن را بخورد. مانند برگ (درختی) نباشید که توسط باد به اینجا و آنجا می‌رود. مانند یک صخره باشید که در برابر تندبادها و طوفان‌ها بی‌تأثیر می‌ماند و در جای خودش استوار می‌ماند. وقتی که یک مگس شما را آزار می‌دهد و مزاحم‌تان می‌شود، چه کار می‌کنید؟ شما نگران آن نمی‌شوید تنها دست‌تان را برای دور کردن مگس، بالا می‌برید و تکان می‌دهید. به همین طریق، بدون نگران کردن خودتان، شما

سوالمانی که مهربابا پاسخ داد

باید فکریایی که شما را آزار می‌دهند، دور کنید.

فقط به یک چیز، یک حقیقت ابدی بچسبید. آنهایی که به موضوع‌های دنیایی فکر می‌کنند، فقط خواب می‌بینند، به قول ویوک آناندا، خواب‌های تو خالی. کاینات چیزی جز یک خواب نیست. آن در مقایسه با واقعیت حقیقت - خدا، غیر واقعی است.

بگذارید حقیقت، هدف‌تان باشد. این پاراماتما (روح کل) هیچ جایی نیست که دنبالش بگردید. چون او خیلی به شما نزدیک است، چه بسا او با شماست، درون شماست. او را در خود جستجو کنید. شما می‌توانید او را به آسانی ببینید، اما چهار "شیطان" بزرگی که سر راه‌تان ایستاده‌اند به شما اجازه نمی‌دهند او را ببینید. آنها: خودخواهی، هوای نفس یا کام، حرص یا کُرد و خشم یا لب‌ها هستند.

از این چهار تا، خودخواهی بزرگ‌ترین است. آن منشأ همه‌ی شرارت‌هاست. این نفس پست‌تر است که شما را اداره می‌کند. پس بهترین سعی‌تان را برای کنترل و مطیع کردن آن به کار بگیرید. شیطان بزرگ بعدی کام یا هوای نفس است. جاذبه‌ی هرزه‌وار برای جنس مخالف، رقت‌انگیز است. همه‌ی زن‌های جوان را مانند خواهران و همه‌ی زنان سالخورده را مانند مادران خود بدانید. شما باید نه شهوانی عمل کنید نه فکر کنید. دو "شیطان" آخر، کُرد یا خشم و لب یا حرص هستند. واگذار کردن خودتان به آنها یعنی دور ساختن خودتان از حقیقت. تا وقتی که شما بر این چهار شیطان مسلط نشوید، هیچ امیدی برای ورود شما به طریقت وجود نخواهد داشت.

پیام مصر: جلد دوم، شماره ۶۷، ژوئن ۱۹۳۰، صفحات ۵-۶

چگونه ذهن را نابود کنیم

سه راه برای عملی کردن نابودی ذهن یا نابودی نفس پایین‌تر از طریق وسیله قرار دادن خود ذهن، وجود دارد. این سه راه می‌توانند این‌طور نامیده شوند:

۱- فرآیند مثبت

۲- فرآیند منفی

۳- فرآیند چرخش

۱- فرآیند مثبت شامل مصرف کردن همه‌ی سانسکاراهای گذشته و کسب آزادی ذهنی به وسیله‌ی آن است. سانسکاراها نمی‌توانند مصرف شوند، مگر اینکه همه‌ی امیال برآورده شوند. سانسکاراهای گذشته مسبب آرزوهای کنونی هستند و بنابراین اگر آنها به قدری ارضا شوند که نابود گردند، هیچ دلبستگی جدیدی تشکیل نخواهد شد و علاوه بر این، سانسکاراهای گذشته نیز پاک خواهند شد. سری رامداس قبل از اینکه به شناخت خدا برسد، میل به خوردن

شوربایی که خیلی دوست داشت را به وسیله‌ی زیاد خوردن آن نابود کرد. او به قدری از آن خورد که همه‌ی آن را استفراغ کرد. او شوربای استفراغ شده را قورت داد و آن دوباره بیرون آمد. او چهل بار آن را خورد و استفراغ کرد و سرانجام علاقه‌مندی او نسبت به آن، به تنفر تبدیل شد. کسب آزادی ذهنی به این روش، برای هر کسی امکان‌پذیر نیست.

۲- فرآیند منفی شامل خود انکاری است، یعنی نه ارضای کامل آرزوهای قدیمی نه ایجاد آرزوهای جدید. برآوردن عادی آرزوهای قدیمی منجر به شکل‌گیری سانسکارهای جدیدی می‌شود که آرزوهای جدید را به وجود می‌آورند پس فرد در واقع برای کسب آزادی باید مسیر "انکار" را دنبال کند. شاه ولی عرب، یک قدیس خیلی پیشرفته‌ی مسلمان، روزی نسبت به داشتن رابطه‌ی جنسی احساس تمایل کرد. او در واقع برای رد کردن میلش، به روش عجیبی متوسل شد. او سنگ بزرگی برداشت و با آن، آلت تناسلی‌اش را له کرد به طوری که برای همیشه معیوب شد. درد هیچ مجالی برای فکر کردن بیشتر به رابطه‌ی جنسی باقی نگذاشت، چرا که او برای آرام کردن درد هیچ اقدامی نکرد. البته این یک مورد افراطی خود انکاری است، اما حتی خود انکاری معمولی هم فقط توسط افراد اندکی می‌تواند اجرا شود.

۳- فرآیند چرخش بهترین و امن‌ترین راه برای کسب آزادی ذهنی است. این شامل تغییر جهت ذهن از چیزهای دنیایی و هدایت آن به سوی روحانیت است. این می‌تواند از راه خدمت بدون نفس، مراسم مذهبی یا تپاس، دعای مداوم و آخرین اما نه کم اهمیت‌ترین، ست‌سانگ^۹، صورت گیرد.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۱، ژانویه ۱۹۳۱، صفحات ۲-۳

هیچ چیز بودن

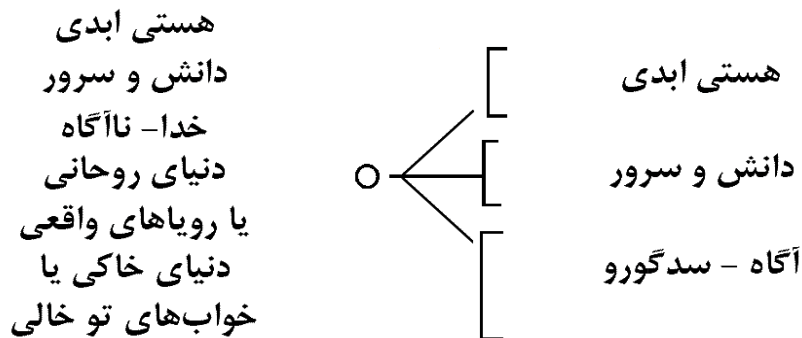
"هیچ چیز بودن" یعنی حقیقت. هنگامی که "هستی" شما نیست، شما خدا هستید، اما چگونه می‌توانید آن را احساس کنید و بفهمید که همه‌ی اینها که می‌بینید و احساس می‌کنید، هیچ است؟ دنیا به قدری واقعی به نظر می‌آید و همه‌ی پدیده‌های آن به قدری حقیقی است که انسان معمولی به آسانی نمی‌تواند آن را مایا فرض کند. فقط هنگامی که شما به آن حالت خاص برسید یا به ورای عالم ذهنی صعود کنید، هیچ بودن دنیای خاکی را درک خواهید کرد. آنهایی که می‌گویند خدا واقعی است و دنیا هم واقعی است، جاهل هستند. آنها تصور خیلی مبهمی درباره‌ی قلمروی الهی دارند، به همین دلیل می‌گویند دنیا واقعی است.

انسان معمولی فقط وقتی که در خواب عمیق است، هیچ بودن دنیا را می‌داند. وقتی که او در خواب عمیق است، خانواده، ثروت، شغل، بدن و ذهن خود را نمی‌شناسد و به اختصار ۹ (Satsang) ارتباط و مصاحبت با پیران و مرشدان کامل برای وصال خدا می‌باشد.

بگوییم او چیزی نمی‌داند، اما وقتی که خواب عمیقش بر هم خورد و او وارد حالت خواب شود، او همه‌ی خواب‌هایش را واقعی و حقیقی می‌پندارد. او نمی‌داند که در عمل خواب می‌بیند. هر آنچه را که در رویا انجام می‌دهد و می‌بیند، واقعی و حقیقی می‌پندارد، اما به محض اینکه بیدار می‌شود، به رویدادهای طبیعی که در رویا مشاهده کرده، پی می‌برد. درست به همان طریق وقتی که فردی وارد قلمروی الهی می‌شود، هیچ بودن دنیا را در می‌یابد. وقتی که نفس (حقیقی) شناخته شود و فقط یک هستی بیکران ابدی باقی بماند، بهشت‌ها، زمین‌ها، ذهن‌ها و بدن‌ها، همه ناپدید می‌شوند.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۲، فوریه ۱۹۳۰، صفحه ۱۹

ذهن سدگورو



او که بنده‌ی ذهنش است به سلسله‌ی معمولی انسان‌ها تعلق دارد؛ او که بر ذهنش پیروز می‌شود، اما در همان زمان توسط آن مدهوش می‌گردد، مجذوب نامیده می‌شود. ذهن اولی در حالت دنیایی است و ذهن دومی در حالت خدایی. ذهن سدگورو فوق عادی است، چون او هر وقت که دوست داشته باشد قادر است هر دو حالت را تجربه کند و از آن لذت ببرد. یک سدگورو به ندرت ذهنش را به چیزهای دنیایی مشغول می‌کند و آن موقعیت‌های نادر هم بدون استثنا، آنهایی هستند که او باید کار خیر خاصی برای خیر دیگران انجام دهد که غیر از آن هم نمی‌تواند کاری انجام دهد. ساکین کاماتی پورا، افراد اعلیحضرت شاه جورج^{۱۰} هستند. اما آیا اعلیحضرت چیزی درباره‌ی آنها یا کاماتی پورا می‌داند؟ مسلماً نه. اگر پادشاه بخواهد "ذهنش را به آن مشغول کند" یعنی، درباره‌ی کاماتی پورا بداند، او بی‌درنگ اطلاعات ضروری را دریافت می‌کند. به همین ترتیب، یک سدگورو اگر بخواهد، می‌تواند با مشغول کردن ذهنش به آن، به سرچشمه‌ی هر چیزی برود و آن هم بر خلاف پادشاه، بدون اینکه برای دیگران هیچ‌گونه زحمتی ایجاد کند، اما درباره‌ی چیزهای دنیایی به‌طور معمول این کار

را نمی‌کند، علاقه‌ای که او در ظاهر به چیزهایی نشان می‌دهد که به این دنیا تعلق دارند، چه با گفتار چه با رفتار، بداهه است و با ذهنی که به‌طور موقت از اولوهیت خالی است.
بیام مهر: جلد دوم، شماره ۱۰، اکتبر ۱۹۳۰، صفحه‌های ۲-۳

چیزهای واقعاً با ارزش

چیزهایی که واقعاً با ارزش هستند، کدامند؟

هیچ چیز به جز خدا وجود ندارد.

فقط سه چیز واقعاً با ارزش هستند: خدا، عشق و استاد کامل. این سه تقریباً یکی و یکسان هستند. این همان پارامتامای یگانه یا روح اعلی است که نقش‌های مختلف قادر مطلق، آفریدگار (ایشوار)، شیواتما و روح منفرد را بازی می‌کند.

قادر مطلق، روح اعلی، خدا، حتی ورای حالت ابرآگاه است. او بیکران است؛ او اقیانوس بیکران حقیقت است. به عنوان ایشوار، او آفریدگار، پروردگار (نگه‌دارنده) و فناکار کاینات است. آگاهی فردی یا معمولی که خدا را نشناخته، محدود و در بند است.

شیواتما یا انسان خدا رسیده، خودش را به عنوان قادر مطلق، یگانه‌ی اقیانوس بیکران حقیقت می‌شناسد. او به حالت آگاهی مسیحایی دست یافته است. روح کل، سدگورو یا استاد کامل است. او می‌داند که وی در هر انسانی (روح منفرد) حضور دارد و آنکه هر انسانی (روح منفرد) در او قرار دارد. استاد کامل، عشق، عاشق و معشوق است.

مجله مهر: جلد اول، شماره ۴، فوریه ۱۹۳۹، صفحه ۱۹

شخصیت‌های خدا رسیده

حالت یک مجذوب شبیه: (الف) یک بچه (ب) یک دیوانه (ج) یک شبیح است.

(الف) درست همان‌طور که بچه‌ها به‌طور کامل معصوم هستند، تمایلی برای ثروت، منزلت و بزرگی ندارند و نمی‌دانند شهوت چیست، مجذوب‌ها هم هیچ کششی نسبت به زن و بزرگی ندارند و نمی‌دانند که هوای نفس، خشم و حرص یعنی کُرد، کام و لب چیست.

(ب) درست همان‌طور که دیوانه‌ها هیچ آگاهی نسبت به بدن و ذهن‌شان ندارند، به همان‌گونه مجذوب‌ها هم به‌طور کامل، به استثنای نفس الهی‌شان، نسبت به همه چیز ناآگاه هستند.

(ج) درست همان‌طور که شبیح‌ها، اینجا و آنجا پرسه می‌زنند، این مجذوب‌ها هم پرسه می‌زنند، بدون اینکه متوجه دنیایی باشند که از آن ناآگاهند. آنها به‌طور کامل در خوشی سرور ابدی گم شده‌اند.

مجنوب‌ها، سالک‌ها و آچارپایها، همگی خدا رسیده هستند؛ اما سالک‌ها و آچارپایها بر خلاف مجنوب‌ها، از عالم آگاهی دارند. تفاوت بین سالک‌ها و آچارپایها این است که هر چند سالک‌ها نسبت به دنیا بی تفاوت هستند، اما آچارپایها یا سدگوروها، بهترین سعی‌شان را برای خدمت به بشریت به کار می‌گیرند. سات‌پوروشاها و سدگوروهایی که بعد از کسب جذبه‌ی نیروی کالپا "پایین می‌آیند" به طور کامل بیدار هستند و نه تنها از حالت والا و سرورشان آگاهی دارند بلکه از بدن‌شان و حالت دنیا و چیزهای دیگر نیز آگاهی دارند. به این ترتیب آنها می‌توانند به وسیله‌ی ارایه‌ی خدمت‌های عظیم به بشریت، خیر بی‌اندازه‌ای به دنیا ارزانی دارند.

جذبه‌ها (سمادی‌ها)

چهار نوع جذبه وجود دارد:

۱- خواب عمیق معمولی (جذبه‌ی ناآگاه)

۲- جذبه‌ی یوگا

۳- جذبه‌ی نیروی کالپا

۴- جذبه‌ی سه‌هاج.

۱- این حالت کاملاً معمولی است و هر انسان معمولی هنگامی که در خواب است، آن را تجربه می‌کند.

۲- این جذبه توسط یوگی‌های معمولی و از طریق بیدار کردن "کُندالینی" از طریق پرانایا، تمرکز و راه‌های دیگر، تجربه می‌شود (لذت برده می‌شود).

۳- این جذبه واقعی است و توسط فردی که در آسمان هفتم است، تجربه می‌شود (لذت برده می‌شود). این حالت فراموشی کامل و شناخت حقیقت است.

۴- این جذبه نیز واقعی است و فقط می‌تواند توسط افراد خدا رسیده تجربه شود، هم در طی فرآیند "پایین آمدن" به منظور کسب دوباره‌ی آگاهی از دنیا و هم بعد از بازیابی آگاهی خاکی و لطیف.

قدرت‌های سدگورو

ست	سدگورها به عنوان پیوندگاه و رابط دو حالت. "پایین آمدن" و "بالا رفتن" در هر نقطه که مایل باشند.
چیت	
آناندا	
بدن	
پرانا	
مانا	

- (الف) آنهایی که در عالم فیزیکی هستند، فقط می‌توانند آن چیزهایی که در حوزه‌ی خرد است را به دست آورند.
- (ب) آنهایی که در پرانا و مانالوکا (یوگی‌ها یا اشخاص نیمه‌پیشرفته روحانی) هستند، می‌توانند با قدرت برترشان ذهن و قلب تمامی آنهایی که از آنها پیشرفته‌تر نباشند را بخوانند، ولی آنها تحت تسلط خرد هستند.
- ج. سدگورها ورای ذهن و خرد هستند و تمامی راه‌های ورودی و خروجی کاینات را به واسطه‌ی دنان^{۱۱} می‌دانند.
- د. مجذوب‌ها ماورای ذهن و خرد هستند، ولی از آنجایی که قادر به پایین آمدن نیستند، آنها فقط از نفس (حقیقی) آگاهی دارند.

مذهب بهاکتی (عبادت و عشق)

مذهب بهاکتی یا مریدان یک مرشد، به معنی به انجام رساندن خواست مرشد تا سرحد امکان است. حافظ در یکی از بیت‌هایش می‌گوید: به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها. منظور حافظ از این بیت این است که اگر مرشدتان از شما بخواهد که بر خلاف مذهب متعصب و تنگ‌نظرانه نیاکان خودتان عمل کنید، شما باید دستورهایش را اجرا کنید. هدف شریعت، قادر ساختن شما برای ورود به طریقت روحانی است؛ اما اگر شما فرصت و شانس خوبی برای تماس با یک مرشد شایسته را داشته باشید، احتیاجی به وسواسی بودن درباره‌ی شریعت ندارید، زیرا او خودش شما را به طریقت رهنمون می‌گرداند و اگر شما با او و خودتان رو

راست باشید، او خودش نه تنها می‌تواند شما را تا آستانه‌ی طریقت ببرد، بلکه می‌تواند شما را تا مرحله‌های مختلفی که دیده، دانسته، شناخته و طی کرده است، بالا ببرد و به همین دلیل است که "بلبل شیراز" می‌گوید: ای حافظ! برو و مرشدت را پرستش کن. با دستانت دامنش را بگیر و همه چیز را ترک کن.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۳۰، صفحه ۲

تشریفات مذهبی یا دیدگاه‌های آیینی

نظر مهربابا درباره‌ی تشریفات مذهبی یا دیدگاه‌های آیینی و مذهبی چیست؟

تعصب‌ها، اعتقادات و اندیشه‌های قراردادی "بهشت"، "جهنم" و "گناه"، انحرافی‌های حقیقت هستند و ذهن را گیج و سر در گم می‌کنند. تشریفات و رسومی که توسط کلیساهایی که زیر نفوذ کشیش‌ها بنیاد نهاده شدند، بر شکل‌های ظاهری متمرکزند و نیازهای زندگی روحانی را نادیده گرفته‌اند. ارزش‌های ابتدایی، عشق، فرمان‌برداری، فروتنی و بی‌ریایی، به وسیله‌ی مجسمه‌های مجازی به نمایش در می‌آید و راه زندگی ابدی در معبد‌های مجلل و با شکوه‌شان فراموش می‌شود. انسان به دنبال زندگی می‌گردد و سنگ تحویل می‌گیرد.

در حال حاضر، به وسیله‌ی تبعیض‌های طبقاتی، آیین‌ها و تشریفات بی‌شماری که گریبان‌گیر هندوستان شده، روح آموزش‌های مذهبی‌شان را نادیده گرفته و با آن تناقض دارد و این کشوری که سنت‌های روحانی شگفت‌انگیزی دارد را به هزاران سال قبل بازگردانده است!

روزنامه مهر: جلد دوم، شماره ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۳۳، صفحه ۲

شریعت (۱)

همه‌ی پیامبران و سدگوروها، مریدهای حلقه‌ی درونی‌شان را از نظر روحانی درست به همان درجه‌ی کمالی که خودشان بودند رساندند، یعنی آنها را به شناخت خدا رساندند و به این ترتیب آنان را از دوره‌ی بدون پایان تولد و مرگ آزاد کردند. آنان برای مریدهای حلقه‌های بیرونی‌شان، راه‌های باکتی و سِوا، فداکاری و خدمت را نشان دادند و امور محرمانه‌ی خاص را کم‌کم به ذهن آنها القا کردند، اما برای توده‌ی مردم، شریعت یا جنبه‌ی تشریفاتی مذهب را باقی گذاشتند و اصولی را که می‌توانستند درک کنند به آنها آموزش دادند.

اما حتی شریعتی هم که مرشدهای بزرگ و اوتارها به مردم معمولی آموزش داده‌اند، اگر به‌طور شایسته درک شود، پر از مفاهیم عمیق است. رسم کشتی زرتشتی‌ها، تال باجان هندوها و نماز مسلمانان، چیزی نیست جز درمان‌های زیبا برای پاک کردن سانسکارهایی که از تأثیر فکرها، گفتار، و اعمال می‌باشند و آنها بزرگترین مانع‌ها را برای طالب در راهی که به سوی شناخت خدا می‌رود، ایجاد می‌کنند.

رسم کشتی پیروان زرتشت را در نظر بگیرید. سه گرهی که در هنگام به جا آوردن این رسم زده می‌شود، نمایانگر پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک (humata . hukhta, hvarshta) هستند.

ریسمان مقدس (که من آن را می‌توانم این‌چنین به نامم) نیز در طی خواندن دعا‌های کشتی مفهوم عظیمی دارد. از دیدگاه مادی، یعنی پاک کردن غباری که ممکن است بر ریسمان نشسته باشد (جلوه‌ی ظاهری)؛ از نقطه نظر عامیانه‌ی مذهبی، نمایانگر عمل دور کردن امیال بد و فکرهای بد است (تجلی ذهنی) و از نقطه نظر اسرار روحانی، آن به معنای پاک کردن سانسکارها می‌باشد. اگر رسم کشتی، با پشتکار و قلبی پاک به جا آورده شود، به‌طور مسلم بعضی از سانسکارهای فرد را پاک می‌کند، اما اگر فرد فقط برای تظاهر یا برای رعایت عادت‌ها آن را به‌طور مکانیکی روزی هزار بار ادا کند، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. یک رسم کشتی که با فداکاری خالص ادا می‌شود خیلی بهتر است از یک هزار رسم کشتی که بدون فداکاری حقیقی انجام می‌شود.

پیام مهر: جلد اول، شماره ۲، فوریه، ۱۹۲۹، صفحات ۸-۹

شریعت (۲)

مقصود تال باجان هندوها و نماز مسلمانان با مقصود رسم کشتی زرتشتی‌ها تفاوت ندارد. هر دوی آنها به معنی تغییر دادن جهت ذهن مریدان از دنیا به سمت قادر مطلق هستند؛ اما این مقصود فقط در صورتی به انجام می‌رسد که نیایش‌ها با فداکاری عظیم و خلوص ادا شود. شما حتماً باید به درگاه خدا دعا کنید، اما دعاهای تان را تا حد یک تقلید یا یک مشق نظامی پایین نیاورید. شما ممکن است بپرسید، با تمام توان صدای تان فریاد بکشید، توکارام، برای سال‌های متمادی بگویید توکارام، اما اگر آن فریاد، خالی از فداکاری واقعی باشد، آیا خیری به شما خواهد رساند؟ آن پرش بلند و وسیع، آواز بلند یا آهسته و تند یا کند چرخاندن تال (Tal) نیست که شما را به خدا نزدیک‌تر می‌کند. آنچه که برای ترقی روحانی شما لازم است، بهاکتی یا فداکاری است و نه زمزمه کردن یا فریاد زدن مکانیکی مانند آنها (ذکرها). اگر بگوییم که بیشتر پیروان هر عقیده‌ای، با دیدگاهی مبنی بر انجام وظیفه‌ی شان، نه در برابر خدا بلکه در برابر شریعت، خدا را پرستش می‌کنند و تشریفات مذهبی را به جا می‌آورند اغراق نکرده‌ام. اغلب دیده می‌شود که یک زرتشتی، در طی انجام نیایش‌ها، تعداد صفحه‌های باقی‌مانده‌ی یشتهای طولانی را که شروع به خواندن کرده و مشتاق به تمام کردن آن است، می‌شمارد. آدم بینوا! او به فکر خدا نیست، بلکه به فکر هرچه زودتر خلاص شدن از آن است. آیا شما موبدهای زرتشتی را که بین دعاهای شان، قیمت سبزیجات و قیمت سهام را پرس و جو می‌کنند، ندیده‌اید؟ آیا شما زرتشتی‌های به‌آیین را ندیده‌اید که طی ادای رسم کشتی در هنگام غذا، به ظرف‌های غذا زل می‌زنند؟ در قلب تان بنویسید که دعاها و تشریفات که بدون فداکاری انجام و ادا می‌شوند، نه از نظر زمینی سودمند است نه از نظر بهشتی. شریعت فقط در صورتی مفید است که با روح شایسته ادا شود، یعنی با فداکاری و خلوص عظیم.

شریعت (۳)

توسط برخی از سدگوروهای که بعد از رسیدن به شناخت برای انجام وظیفه‌های شان "پایین آمدند" و باید نقش اوتارها را بازی کنند، مذهب‌های متفاوتی تاسیس شده. یگانه و تنها هدف اوتارها، بخشیدن تنویر به بشریت است. همه‌ی فعالیت‌های درونی و همین‌طور بیرونی آنها در جهت این هدف هدایت می‌گردد. آنان به شمار اندکی که شانس نادر عضویت در حلقه‌های درونی‌شان را دارا هستند، کمال روحانی اعطا می‌کنند؛ آنها‌ی که مریدان یا بهاکتی (اعضای حلقه بیرونی) آنها هستند، تنویر روحی کم و بیش قابل توجهی کسب می‌کنند و البته آنها به توده‌های مردم، یک هل روحانی عمومی می‌دهند. آنها برای توده‌های مردم، قانون‌ها و مقررات خاصی وضع می‌کنند تا به این ترتیب، آنها را قادر به داشتن زندگی خوب و پیشرفت به سوی راه و ورود به مرحله‌ی طریقت کنند. قانون‌ها و مقررات، اصول یک مذهب را تشکیل می‌دهند که مردم نام بنیان‌گزارش را روی آن می‌گذارند و شریعت نامیده می‌شود. شریعت اولین قدم در مسیر روحانی است.

حالا چرا پیامبران، مذهب‌های متفاوتی یعنی قانون‌ها و مقررات متفاوتی را ارایه کرده‌اند، در صورتی که هدف‌شان تنها هدایت کردن ذهن‌های مردم به سوی خداست؟ چرا قانون‌های گوناگون برای حل یک مسأله؟ هر پیامبر قبل از بنیان نهادن آیینش، زمان، مکان، شرایط و ذهنیت مردم را در نظر می‌گیرد. تبلیغ یک آیین خاص، در یک زمان خاص، در حضور توده‌ی خاصی از مردم، مستلزم مطالعه‌ی نزدیک نشانه‌های زمان‌ها و وضعیت‌هایی است که مردم با آن تأثیر می‌پذیرند. هر پیامبر مشاهده‌ی نزدیکی از همه‌ی اینها به عمل می‌آورد و اصولی را که فکر می‌کند در زمان و شرایط خودش بهتر هستند، تبلیغ می‌کند.

باید به خاطر داشت که شریعت، تنها پوشش بیرونی مذهب است، که سرانجام و هدف واقعی آن، شناخت خداست. اصول بنیادی همه‌ی مذهب‌ها یکی است، در حالی که از نظر چارچوب و تئوری متفاوت هستند. اگر شریعت، به دقت و صادقانه دنبال شود، مرید را به سوی طریقت سوق خواهد داد.

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۸، اگوست ۱۹۳۰، صفحات ۴-۵

ذکرها (مانتراها)

مفهوم روحانی مانترا (ذکر در زبان فارسی) چیست؟ چطور یک مبتدی به وسیله یک ورد یکنواخت یا تکرار یک کلمه یا کلمات خاص، یاری می‌شود؟

مانترا برای یک مبتدی در راه روحانی خیلی سودمند است، به خصوص وقتی که توسط یک مرشد داده شود. نتیجه‌ی اولیه و فوری که از تکرار زیاد کلمه یا کلمه‌ها حاصل می‌شود، تمرکز ذهن بر موضوعی است که باید کسب شود. نتیجه‌ی دوم، ارتعاش‌های صوتی به عنوان پیامد تکرار مکرر، در طی زمان، موجب یک همدلی هماهنگ با ارتعاش‌های صوتی آسمان‌های بالاتر می‌شود، همراه با ایجاد یک احساس سرورآمیز، عاملی که برای یک مبتدی بسیار دلگرم کننده است. این احساس سرور همراه با بیداری نیروهای ذهنی، نیروی مانترایی نامیده می‌شود و امکان‌های وسیعی چه در جنبه‌ی خوب چه در جنبه‌ی بد دارد.

مجله ۵ مهر ۶۵: جلد اول، شماره ۲، ۲۰ مهر ۱۹۳۸، صفحه ۳۰

صدا و آسمان‌ها

آیا می‌توان تصویری درباره‌ی اینکه چه صدایی مشابه آسمان‌های بالاتر است، داشت؟ آیا آن به نحوی از نظر شدت یا فرکانس ارتعاش با صدای عالم فیزیکی تفاوت دارد؟

توضیح این کم و بیش مشکل است و درک آن باز هم مشکل‌تر، چون به تجربه‌ی ذهنی بستگی دارد. به هر حال، این را بدانید که صدایی که از سراسر کل هفت آسمان حاصل می‌شود، در بیان احساس و سرورش متفاوت است.

صدا، منظره یا رایحه‌ی آسمان‌های بالاتر نمی‌تواند با هیچ مقدار خیال و تصویری با آنچه که ما در عالم فیزیکی به کار می‌بریم، تشبیه شود. این از نظر ماهیت، کیفیت و بیان، چیزی به‌طور کامل متفاوت است اما در کل برای توصیف و مقایسه نمی‌توانیم کاری بهتر از به کار بردن واژه‌های آشنایی مانند صدا، منظره یا رایحه، انجام دهیم. اندام‌های شنوایی، بینایی و بویایی برای تجربه کردن و لذت بردن از آسمان‌های بالاتر بدون استفاده هستند. در آنجا، چشم متفاوتی است که می‌بیند، گوش متفاوتی است که می‌شنود، بینی متفاوتی است که می‌بوید. شما از قبل می‌دانید که حس‌های درونی، همتای حس‌های بیرونی انسان، وجود دارند و به وسیله‌ی آن حس‌هاست که آسمان‌های بالاتر تجربه می‌گردد.

صرف‌نظر از اشتباه در تشبیه صدای آسمان‌های بالاتر به صدای عالم فیزیکی، با توجه به

صدا و آسمانها

اینکه چیزی متفاوت در شدت و فرکانس ارتعاش‌هاست، یقین بدانید که در سه آسمان اول در عمل چیزی که بتواند "صدا" نامیده شود، وجود دارد. شکل، زیبایی، موسیقی و سرور این صدا، ورای وصف است. ناد یا موسیقی آسمانی (صدا)، مخصوص آسمان اول است و می‌تواند به وسیله‌ی نیروی مانترایی تجربه و تحریک شود. روی این حساب است که حتی یک تکرار ناهوشیارانه یا خواندن کتاب‌های آسمانی، تشویق و توصیه می‌شود. همان‌طور که در بالا شرح داده شده، در حالی که صدا در همه‌ی هفت آسمان وجود دارد، این رایحه است که مختص آسمان‌های دوم و سوم است و منظره به آسمان‌های پنجم و ششم تعلق دارد. در آسمان چهارم، سرور صدا، رایحه و منظره همه تحت تسلط و کنترل در آمده است. آسمان چهارم به منزله‌ی تاریک‌ترین شب سفر روحانی است که در آن حتی عیسی کاری جز فریاد زدن نمی‌توانست انجام دهد که: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟" به این دلیل رهرویی که کلاً به تنهایی، بدون کمک یک مرشد، راه را می‌پیماید، خودش را در آسمان چهارم گرفتار و درمانده می‌یابد. رهرو برای استفاده‌ی نادرست از نیروهای روحی سه آسمان پایین‌تر که در آسمان چهارم به شکل سیده‌ی (کشف و کرامت) به اوج می‌رسد، خیلی شدید وسوسه می‌شود و این سقوط به چه معنی است! یعنی تجربه‌ی دوباره‌ی زنجیره‌ی تکامل، درست از ابتدا یعنی حالت سنگی.

آسمان هفتم بی‌همتا است. اینجا صدا، منظره و رایحه به‌طور ذاتی الهی است و با آنچه از آسمان‌های پایین‌تر ناشی می‌شود، قابل قیاس نیست. در این آسمان، فرد نمی‌شنود، استشمام نمی‌کند یا نمی‌بیند، بلکه به‌طور همزمان تبدیل به صدا، بو و منظره می‌شود و به‌طور الهی از آن آگاه می‌شود.

اعمال مذهبی گوناگون و انواع یوگا، پس از برقراری رابطه با آسمان‌های بالاتر، تجربه‌های ویژه‌ی آن آسمان‌ها را فراهم می‌آورند. برای مثال، تماس با آسمان اول (صدا) الهام به وجود می‌آورد؛ آسمان‌های دوم و سوم (رایحه) اشراق ایجاد می‌کند؛ آسمان‌های پنجم و ششم (منظره) تنویر می‌بخشد. صوفی‌ها تجربه‌ی آسمان‌های پنجم و ششم را "معرفت" (عرفان) می‌نامند. آسمان هفتم نماد مکاشفه (وحی) است و این به قول صوفی‌ها، حقیقت (واقعیت) است.

مجله‌ی مهریاب: جلد اول، شماره‌ی ۳، ژانویه ۱۹۳۹، صفحه‌های ۸۳-۸۴

علم و آسمانها

آیا علم مادی در آینده‌ی دور یا نزدیک قادر به کاوش در آسمان‌های لطیف و بالاتر خواهد بود؟ اگر پیوستگی و اتصالی بین علم مادی و لطیف وجود داشته باشد، با توجه به سرعت فعلی پیشرفت علم، باید امکان پذیر باشد.

شما عمیق‌تر به درون آب‌ها می‌روید. حالا به دقت گوش کنید. روح، به‌طور ذاتی الهی، بیکران در هستی، دانش و سرور، به خودی خود، تنها واقعیت است. همه‌ی چیزهای دیگر فقط در تخیل وجود دارد. مثل معروف و خیلی تکراری مار و ریسمان موضوع را روشن خواهد کرد. روح به نوعی، ریسمان را مار تصور کرد. این عمل ترسی ایجاد کرد که ما به‌طور استعاره می‌توانیم ذهن بنامیم؛ ذهن خودش را برای به چنگ آوردن آن (مار) گسترش داد؛ این انرژی است و در عمل به چنگ آوردن آن به معنی بدن است. پس ما دیدیم با وجود اینکه ذهن، انرژی و بدن هر سه، جز در تخیل وجود ندارند اما در رابطه با یکدیگر، آنها به‌طور کامل جدا، مجزا و مستقل هستند. هر چند ذهن منشأ انرژی است و انرژی در محتوا، ذهن است، با این حال در تجلی و شکل هر دو جدا و مجزا هستند. به‌طور مشابه، بدن محصول انرژی است و با وجود یکسان بودن در ماهیت، شکل‌گیری و عمل کرد آن اساساً متفاوت و مستقل است. برای روشن کردن موضوع بگذارید نخ را به منزله‌ی ذهن فرض کنیم و پارچه‌ی ساخته شده از آن را برای نشان دادن انرژی به کار ببریم و لباس را هم به معنی بدن. این پارچه از نخ است اما از نظر کاربرد و شکل، به‌طور کامل متفاوت از نخ است؛ لباس، به عنوان مثال یک کت، از ریسمان ساخته شده اما از نظر شکل و جلوه، آشکارا از پارچه و نخ مجزاست. ساختن پارچه و کت از نخ، آسان و امکان‌پذیر است اما بازگرداندن کت و پارچه به حالت نخ اصلی به معنی تخریب و نابودی شکل و جلوه‌ی هر دو است. به‌طور مشابه، نشأت گرفتن انرژی و ماده از ذهن، به‌طور خودکار و طبیعی است اما بازگشت ماده و انرژی به ذهن کم و بیش غیر ممکن است. مسأله‌ی این بازگشت، شروع روحانیت است.

حالا شما دیگر باید احساس کرده باشید که به وسیله دانستن، اینکه کشف عالم لطیف و عالم‌های بالاتر برای علم چقدر غیر ممکن است، سوآلتان پاسخ داده شد. علم هنوز راه خیلی درازی در پیش دارد، آن تا به حال فقط حاشیه‌ی ماده را لمس کرده است. حداکثر ممکن است حدود نهایی ماده را لمس کند اما آن سال‌ها طول می‌کشد و چه کسی می‌تواند تا آن موقع، تمامیت این تمدن فعلی را تضمین کند؟

گرفتگی ماه و خورشید

پدیده‌ی نجومی گرفتگی ماه یا خورشید، دنیای هندوها را برای فعالیت مذهبی عظیمی به حرکت در می‌آورد. چرا چنین رخدادی مانند گرفتگی ماه و خورشید، فرصتی برای جریان تازه‌ی اشتیاق مذهبی پنداشته می‌شود، به خصوص در موضوع تکمیل کردن مانتراها؟

گرفتگی ماه و خورشید تنها یک پدیده‌ی نجومی است و نیازی به توضیح ندارد. اما در پشت تشبیه‌های رنگارنگ و متناقض خدایان و شیاطین، ریشه‌ای از حقیقت وجود دارد، ستیزه‌ها و حسادت‌های آنها نسبت به شهد جاودانگی، همه به طرز مبتکرانه‌ای توسط طبقه‌ی واعظین، به منظور گیج کردن و همچنین برای سر کیسه کردن توده‌های خرافاتی مردم جعل شده است.

جنبه‌ی روحانی سؤال این است. کل کاینات، شناخته و ناشناخته، از نقطه‌ای در جهان خرد که می‌تواند نقطه‌ی آفرینش نامیده شود، منشأ گرفته است. همزمان با این تجلی، دو فرآیند وارد بازی می‌شوند، تکامل و تولید. تفاوت‌های بین این دو فرآیند، کم و بیش مهم است و باید به وضوح درک شود، فرآیند تولید از نظر توالی علت و معلولی، به فرآیند تکامل وابسته است، اما نه از نظر زمانی، تکامل از نظر علت به "نقطه‌ی آفرینش" وابسته است، اما تولید به تکامل وابسته است. تکامل به معنای پیشرفت روحانی است و تولید به معنای رشد و تغییر مادی، اندامی و غیر اندامی.

اینکه منطقه‌های ستاره‌ای، سیاره‌ها و ستارگان، بر زندگی و فعالیت این سیاره یعنی زمین اعمال نفوذ می‌کنند، یک واقعیت تصدیق شده علمی است و از آنجایی که این زمین ما، بالاترین درجه‌ی تکامل زندگی اندامی را داراست، این‌گونه است که بشر به عالم روحانی نزدیک‌تر است؛ پدیده گرفتگی ماه یا خورشید به‌طور غیر مستقیم، از نظر روحانی بر دنیا تأثیر می‌گذارد.

ریشی‌های قدیم، اصول نجومی و تأثیر روحانی چنین رخداد آسمانی را به خوبی می‌شناختند. با در نظر گرفتن میانگین ذهنی توده‌های مردم زمان‌شان، ریشی‌ها نمی‌توانستند کاری بهتر از دادن آموزش‌های خشک و خلاصه مانند دعا، توبه و ریاضت انجام دهند و ترجیحاً به جای اینکه توضیحی معقول و روحانی ارائه کنند برای کل موضوع اهمیتی مذهبی قایل شدند. در طی زمان، "باید و نبایدهای" ریشی‌های دانا، به طرز خیلی زیرکانه‌ای توسط کشیش‌های خودکاو، با افسانه‌ی خوش منظره یا وحشت‌آفرین خدایان، شیاطین، شهد، ماه در رنج و مشقت و نیز آزادی (مکش) متعاقبش، بنا بر مقصودهایی برای ذهن‌های متفکر و مستعد بافته شدند. این قبیل خرافات افسانه‌ای، به دلیل جهل و بی‌سوادی مردم، تداوم یافتند و رشد کردند. مردم

حتی هنوز هم به طور روزانه چنین عقیده‌های بچه‌گانه‌ای را به وجود می‌آورند. به هر حال، این واقعیت انکار نمی‌شود که همزمان با گرفتگی خورشید و ماه، دعاها و امتحان‌های سخت (عذاب جسمانی) اندکی که با تمرکز شدید انجام می‌شود، منجر به فایده‌ی روحانی عظیمی برای شخص مذکور می‌شود.

مجله‌ی مهربابا: جلد اول، شماره‌ی ۴، فوریه، ۱۹۳۹، صفحه‌های ۷۶-۷۷

آگاهی و آسمان‌ها

آیا "آگاهی" که ما در شکل انسانی سراغ داریم، در همه‌ی آسمان‌ها یکسان است؟

آگاهی آشکار شده در مرحله‌های تکاملی پایین‌تر، ماده‌ی معدنی، گیاه و جانور، در شکل انسان کامل می‌شود. آگاهی‌ای که شما هم اکنون در شکل انسانی دارا هستید، به طور یکسان در طی همه‌ی آسمان‌های روحانی، لطیف، ذهنی و مافوق ذهنی ادامه می‌یابد. این تفاوت وجود دارد که در فرآیند تکاملی پایین‌تر که در انسان به اوج می‌رسد، آگاهی در مرحله‌های مختلف، از نظر درجه‌بندی تفاوت دارد. آن یک فرآیند آشکارسازی آگاهانه و همیشه پیشرونده و دست‌آورد آن آگاهی تمام و کامل در شکل انسانی است. به هر حال، آگاهی کامل شده‌ی بشر، یکسان باقی می‌ماند، اما میدان دید یا میدان بازی به طور بسیار وسیعی گسترده می‌شود. برای مثال: شما هم اکنون فقط از عالم خاکی آگاه هستید، شما از دنیای لطیف و ذهنی بی‌خبر هستید. به همین ترتیب، فرد در عالم لطیف، فقط آگاهی دنیای لطیف را دارد و از خاکی و ذهنی آگاه نیست؛ همچنین فرد در عالم ذهنی، فقط از عالم ذهنی آگاهی دارد و از خاکی و لطیف بی‌خبر است؛ فرد در آسمان هفتم، فوق ذهنی، عالم کمال، آگاهی همه‌ی عالم‌ها را، چه ذهنی، چه لطیف و چه خاکی داراست.

پس شما می‌توانید ببینید که آگاهی شکل انسانی از چه طریقی به دست می‌آید و میدان بازی چگونه تغییر می‌کند، البته نه از نظر درجه بلکه از نظر عمق و وسعت. در سیر تکاملی، تفاوت آشکار قابل ملاحظه‌ای در مرحله‌های گوناگون آگاهی وجود دارد که یک حالت آشکارسازی پیوسته و مداومی می‌باشد که در کل به آگاهی در شکل انسانی منجر می‌شود. در آسمان‌های بالاتر با وجودی که این آگاهی یکسان می‌ماند، تفاوت نامحدودی بین آگاهی لطیف و ذهنی، ذهنی و مافوق ذهنی وجود دارد. این تفاوت مشخص و معین است، به طوری که هیچ نقطه‌ی انبساط یا هم‌جوئی، به آن شکل که در هنگام آشکار شدن آگاهی هست، وجود ندارد. روی همین اصل است که فرد در آسمان لطیف، خودش را با آن آسمان شناسایی می‌کند و این آگاهی را کمال می‌پندارد. به طور مشابه فرد در آسمان ذهنی، خودش را با

آسمان ذهنی شناسایی می‌کند و آگاهی متعلق به آن را به منزله‌ی کمال می‌داند. آن به هیچ وجه کمال نیست؛ آن یک توهم و چه بسا خودفریبی است.

شما حالا می‌توانید درک کنید که چرا فرد در آسمانی که هست، گیر می‌افتد. برای چنین فردی، قدم نهادن از آسمان لطیف به ذهنی، کاری بسیار دشوار است. رفتن از ذهنی به مافوق ذهنی، برای او غیر ممکن است مگر اینکه توسط یک استاد کامل یاری شود.

بین آگاهی آسمان ششم و هفتم (از نظر وسعت)، به قدری تفاوت هست که بین یک مورچه و یک انسان. آسمان هفتم بیانگر کمال است. اینجا فرد خود تبدیل به آگاهی می‌شود.

مجله‌ی مهرتاب: جلد اول، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۳۹، صفحه‌های ۳۲-۳۳

توجه

**توجه (تمرکز نیروی روحانی) یک استاد روحانی چگونه عمل می‌کند؟
موردهای بسیاری از قدیس‌های صوفی وجود دارند که به یک طالب
طریقت، توجه معطوف می‌کنند. آیا شما تا به حال توجه معطوف کرده‌اید؟
اگر چنین است کی و چطور؟**

توجه در تصوف، یعنی متمرکز کردن نیروی روحانی به واسطه‌ی یک قدیس بر مرید مربوطه. جریان به‌طور معمول به اولین مرکز از هفت مرکز بدن انسان جهت داده می‌شود و این عموماً به عنوان قلب انسان پذیرفته می‌شود.

این تمرکز جریان روحانی بر قلب مرید، نباید با تلقین هیپنوتیز اشتباه گرفته شود. در هیپنوتیزم، ذهن شخص، ساکن و غیر فعال می‌شود و برای مدتی به وسیله‌ی ذهن قوی‌تر فرد هیپنوتیزم کننده تحت کنترل نگه داشته می‌شود. به هر حال در این کار، کمترین رنگی از روحانیت وارد یا دریافت نمی‌شود.

بر خلاف این، توجه به‌طور خالص یک عمل روحانی است که برای بیداری جرقه‌ی الوهیت پنهان شده پیش از این در انسان مفید است و فقط توسط قدیس‌ها، به‌طور نادر ارایه می‌شود. روش‌های مختلفی برای معطوف کردن توجه وجود دارد؛ اما مهمترین آنها عبارتند از: (۱) اصلاحی (تمرکز اصلاح کننده)، (۲) القایی (لطیف یا روحی)، (۳) اتحادی (متحد کننده)، (۴) قلبی (روحانی).

۱- توجه اصلاحی (نفوذ اصلاح کننده) استاد روحانی، قلب مرید را از همه‌ی آرزوهای دنیایی پاک می‌کند. مرید در طی زمان، در بینش، شکیبای و در ایده‌ها و عقیده‌ها کمتر محافظه کار می‌شود و عموماً در یک حالت زندگی کن و بگذار زندگی کنند مستقر می‌شود. خلاصه، احساس ناپایدار تنفر در برابر شرایط ناخوشایند دنیا (شکست‌گرایی)، به تدریج در یک

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

روح به صورت قطع علاقه و کناره‌گیری کامل (خود اکتسابی) متبلور می‌شود.

۲- توجه القایی (تمرکز روانی) پله‌ای بالاتر است و زمانی به کار می‌رود که ذهن مرید از همه‌ی چیزهایی که برایش بیگانه است، به‌طور کامل خالی می‌شود. تحت تأثیر آن، قلب چنان کامل تنظیم می‌شود که آموزش و راهنمایی در رابطه با مشکل‌ها و ظرافت‌های طریقت روحانی را به‌طور مستقیم از طرف مرشدی که حضور یا عدم حضور فیزیکی‌اش چندان فرقی ندارد، دریافت می‌کند.

۳- توجه اتحادی (تمرکز متحد کننده) پدیده‌ای است که خیلی به ندرت مشاهده می‌شود. این توجه، در صورتی که معطوف شود، منجر به دگرگونی کامل مرید می‌شود، هم از نظر روحانی و هم از نظر جسمانی. اینجا مرید نه تنها از نظر روحی بلکه حتی از نظر جسمی نیز مشابه مرشد می‌شود، به عنوان پیامد تغییرات متابولیکی (سوخت و سازی) ناگهانی، او مبدل به نسخه‌ای دقیق از شکل جسمی (فیزیکی) مرشد می‌شود.

یک چنین موردی درباره‌ی مرشد، خواجه بقا بالله از اهالی دهلی ثبت شده است که این نوع توجه را به یک مسافرخانه‌دار معطوف کرده است. نقل شده است که یک شب، دیر وقت برای خواجه بقا بالله تعداد زیادی مهمان ناخوانده رسید. در حالی که در خانه چیزی برای خوردن نبود، قدیس نگران بود که چطور برای آنها نقش میزبان را بازی کند. یک مسافرخانه‌دار فقیر که در آن موقع آنجا بود، با مشاهده‌ی بهت و تعجب مرشد، پیشنهاد کرد کاری در آن باره انجام دهد. قدیس به او رخصت داد. مسافرخانه‌دار به دکانش در شهر رفت و هرچه را که آنجا در دسترس بود، با خودش آورد و از مهمانان شب، پذیرایی کرد. به خاطر این کار، مرشد از مسافرخانه‌دار خیلی خشنود شد و در حالی که به او نگاه می‌کرد، گفت: در این لحظه هرچه می‌خواهی، درخواست کن. من قول می‌دهم، آن را به تو اعطا کنم. مسافرخانه‌دار فقیر نمی‌دانست از مرشد چه بخواهد، به سادگی گفت: مرا مانند خود خودت گردان. مرشد با این درخواست به‌طور کامل غافل‌گیر شد و سعی کرد او را ترغیب کند به جای آن، چیز دیگری مانند ثروت بی‌اندازه یا حتی پادشاهی بخواهد. مسافرخانه‌دار پاسخ داد: من حرف خودم را زده‌ام و تو هم حرف خودت را گفته‌ای. بنابراین قدیس مجبور بود بپذیرد و همراه مرد به یک اتاق خصوصی رفت. قدیس در داخل اتاق، مسافرخانه‌دار را در معرض توجه اتحادی‌اش قرار داد و هنگامی که بعد از نیم ساعت، مرشد و مرید از اتاق بیرون آمدند، مردم آنجا نمی‌توانستند بین آنها تفاوت قایل شوند. مرشد و مرید حتی از لحاظ جسمی مانند هم به نظر می‌رسیدند. تنها تفاوت قابل توجه این بود که مسافرخانه‌دار کمی در راه رفتنش لرزش داشت.

چون این حالت روحانی، بدون آمادگی و به‌طور ناگهانی، برای مسافرخانه‌دار ایجاد شد، او نمی‌توانست آن را برای مدت طولانی‌تری دارا باشد. او بعد از سه روز درگذشت. حتی در قلمروی حیوانات، چیزی معادل توجه اتحادی صورت می‌پذیرد. حشره‌ای به

نام آنج‌هاری^{۱۲} (گونه‌ای از کرم صدپا) در شرق وجود دارد که هرگز به روش معمولی، یعنی تخم‌گذاری تولید مثل نمی‌کند. هنگامی که در شرف مرگ است، حشره‌ی دیگری را از اطراف می‌آورد و برای مدتی، توام با وزوز کردن بر آن مفعول تمرکز می‌کند، تا اینکه حشره به شکل خودش که یک کرم صد پاست در می‌آید. بلافاصله پس از صورت گرفتن این تغییر شکل فیزیکی، حشره‌ی اصلی می‌میرد.

۴- توجه قلبی (تمرکز روحانی) به وسیله‌ی مرشدهای کامل به کار برده می‌شود و مریدانی که در معرض آن قرار می‌گیرند، به تدریج در طی چند ماه، سال یا دهه، مانند مرشد، کامل می‌شوند. تأثیر این توجه بر خلاف دوتایی که اول ذکر شد، دایمی است و همین که به دست آمد، هرگز به وسیله‌ی هیچ کار نادرست اخلاقی، نظیر می‌خواری، زناکاری، دزدی یا دروغ‌گویی، نمی‌تواند کاهش یابد یا تباه شود. این همان توجهی است که من به مریدانم می‌دهم (وارد می‌سازم).

نوع دیگری از توجه وجود دارد که من لازم می‌دانم اینجا ذکر کنم. آن، توجه ایفاگیا^{۱۳} (تمرکز احیاگر) نامیده می‌شود. این توجه، بعد از شناخت، توسط مرشد به مرید داده می‌شود. هنگامی که مرید نمی‌خواهد از لذت بالاترین حالت آگاهی به حالت عادی باز گردد، اما لازم است مرید برای انجام وظیفه‌ی محول شده‌ی خود در برابر بشریت، به حالت عادی آگاهی باز گردد، مرشد این توجه را به کار می‌برد تا او را از حالت بالاترین سرور الهی به عالم دردناک وظیفه بر روی زمین باز گرداند.

مجله‌ی مصریاب: جلد اول، شماره‌ی ۱۲، اکتبر ۱۹۳۹، صفحه‌های ۴۱-۴۳

سرنوشت و شانس

تفاوت بین سرنوشت و شانس چیست؟

سرنوشت، قانون الهی است که ما را در طی زندگی‌های متعدد هدایت می‌کند. هر روح باید خوشبختی و بدبختی، گناه و تقوا را از آغاز تکامل تا آن هدفی که شناخت خداست، تجربه کند.

شانس بر پایه‌ی کارما قرار دارد؛ قانون علت و معلولی که وقایع زندگی کنونی و همین‌طور وقایع زندگی‌های بعدی‌مان را مقرر می‌کند. در طول تکامل، روان با بکارگیری روح، تأثیرها و سانسکارهایی دریافت می‌کند. فرآیندی که موجب خلق تجربه‌ها و سپس رفع این تأثیرها می‌شود، می‌تواند شانس نامیده شود. سرنوشت یا هدفی که روح‌ها باید به دست بیاورند، شناخت خدا است؛ اما در عمل، شانس برای هر شخصی متفاوت است. ما می‌توانیم سرنوشت را به یک بار هفت‌صد تنی خوشبختی و بدبختی، تقوا و گناه‌کاری تشبیه کنیم که هر روح باید در سراسر زندگی‌اش آن را حمل کند. یک روح هفت‌صد تن آهن حمل می‌کند، روح دیگر همان وزن فولاد، دیگران هم سرب یا طلا؛ وزن همیشه یکسان است. فقط ماده عوض می‌شود. تأثیرهای هر شخص فرق دارد و سانسکارهای حاصل، ساختار و وضعیت زندگی آینده‌ی هر فرد را شکل می‌دهد.

مجله‌ی مهربابا: جلد دوم، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۴۰ صفحه‌های ۳۵۳-۳۵۴

زندگی پس از مرگ

آقای مهربابا درباره‌ی زندگی پس از مرگ چه فکر می‌کنند؟

عالم نیمه‌لطیف حلقه‌ی زنجیری است که دنیای فیزیکی مادی را به آسمان لطیف وصل می‌کند. در هنگام خواب‌های معمولی، ما بدن لطیف را به کار می‌بریم و به طریقی نیمه‌آگاه، حس‌های متعلق به دنیای فیزیکی مادی را درک می‌کنیم. در وضعیت‌های خاص، به کار بردن آگاهانه حس‌های فیزیکی به طوری که ما بتوانیم با عالم نیمه‌لطیف ارتباط داشته باشیم، امکان‌پذیر است. به واسطه‌ی این عمل، ما می‌توانیم با روح‌های مردگان رابطه برقرار کنیم. این ارتباط با روح‌ها نه کاری با زندگی روحانی دارد نه با روح لطیف و نه آسمان‌های روحانی. تفاوت عظیمی بین عالم لطیف و عالم نیمه‌لطیف وجود دارد.

بعد از مرگ، روح‌های انسان‌ها (به جز آنهایی که به اندازه‌ی کافی در طریقت پیشرفت کرده‌اند و ورای آسمان چهارم هستند) بر طبق سانسکارهای‌شان به عالم نیمه‌لطیف می‌رسند؛ آنها به "بهشت" یا "جهنم" می‌روند و وقتی نتیجه‌ای را که باید بگیرند، گرفتند، می‌توانند با یک بدن نو (تولد دوباره) به زمین برگردند یا در غیر این صورت برای زمان معینی به عالم

نیمه لطیف برگردند. این روح‌ها، به قولی، در تالار انتظار عالم نیمه لطیف هستند و فرد می‌تواند به واسطه‌ی وسایل ارتباط با روح، با آنها رابطه برقرار کند، چه آنها دوره‌ی لذت یا عذاب‌شان را طی کرده و منتظر یک تولد تازه باشند چه در مرحله‌ی رفتن به "بهشت" یا "جهنم" باشند. عالم نیمه لطیف، "بهشت" یا "جهنم"، همراه با تجربه‌های مربوطه‌شان، واقعیت ندارد، آنها تنها لذت‌ها و عذاب‌هایی هستند که به واسطه‌ی اندام بدن لطیف تجربه می‌شوند. بهتر است که فقط اهمیتی نسبی به توضیح‌های ویژه‌ی زندگی پس از مرگ داده شود، هر چند که ممکن است آنها دقیق باشند. افراد پیشرفته‌ی روحی، می‌توانند با روح‌های والا ارتباط برقرار کنند اما ترجیح داده می‌شود که از آن خودداری کنند. انسان‌ها هرگز نمی‌توانند با روح‌های والایی که به آسمان‌های لطیف، ذهنی یا روحانی تعلق دارند، ارتباط برقرار کنند، چون آنها حتی اگر مجبور به تولد دوباره هم باشند، باز در تالار انتظار عالم نیمه لطیف نمی‌مانند.

مجله‌ی مهرتاب: جلد دوم، شماره‌ی ۷، می ۱۹۴۰، صفحه‌های ۴۱۵-۴۱۶

زندگی روح

در ابتدا، هیچ "آگاهی" وجود نداشت و از این رو مقصود یا هدف آفرینش "آگاهی" بوده است. این هدف از طریق یک فرآیند تکاملی تدریجی و طبیعی، در انسان به دست آمده است. در یک انسان که شامل بدن خاکی، لطیف، ذهن و روح است، آگاهی کامل حاصل می‌شود؛ اما در کنار آن، در روند یا فرآیند تکاملی، سانسکاراها هم، پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. حال از حالت انسان به بعد، نابودی سانسکاراها، هدف یا مقصد همه قرار می‌گیرد، چون تا زمانی که سانسکاراها به‌طور کامل در شکل خاکی مصرف نشوند، هدف یعنی خداشناسی، نمی‌تواند به دست آید.

حالت آنچه که مرگ نامیده می‌شود خیلی شبیه خواب عمیق است. در خواب عمیق، ما آگاهی داریم اما نه از نفس و در حالت مرگ، ما آگاهی داریم به اضافه‌ی نفس. پس از مرگ، این‌طور بگوییم، نه تنها روح (که همه جا هست) وجود دارد، بلکه نفس محدود شده، ذهن و بدن لطیف هم وجود دارند، فقط بدن خاکی کنار گذاشته شده است و حتی قطع ارتباط بدن خاکی با بدن لطیف هم در روزهای اول کامل نیست، چون پس از مرگ، بدن لطیف به وسیله‌ی یک نخ، ارتباطش را با بدن خاکی به مدت یک تا سه روز حفظ می‌کند، اما نه بیشتر از آن.

چهار بخش یا حالت اصلی زندگی پس از قطع ارتباط نهایی وجود دارد و آنها عبارتند از:

- ۱- به طرف بالا
- ۲- تولد فوری
- ۳- بهشت یا جهنم
- ۴- به طرف پایین

۱- فقط افراد با روح‌های پیشرفته، رو به بالا می‌روند یعنی بالا و ورای عالم قمری (مرحله‌ی آسمان پنجم) و تا زمانی که بتوانند دوباره بر روی زمین متولد شوند، در آنجا می‌مانند، چون کمال فقط می‌تواند در شکل انسان خاکی به دست آید. در ضمن، چنین افراد پیشرفته‌ای می‌توانند بر روی زمین بدن‌های انسان‌های دیگر را برای مصرف نوع خاصی از سانسکاراها مورد استفاده قرار دهند و این چنین هم می‌کنند.

۲- آنهایی که سانسکاراهای خوب و بدشان تقریباً با هم برابر است اما به‌طور دقیق برابر نیست (چون در آن صورت، چنین روحی یکباره به خودشناسی خواهد رسید)، پس از مرگ بی‌درنگ به شکل انسان بر روی زمین متولد می‌شوند.

۳- (الف) فردی را در نظر بگیرید که مقدار زیادی سانسکاراهای خوب و مقدار خیلی کمی سانسکاراهای بد اندوخته کرده است. چنین فردی پس از مرگ با کمک بدن لطیف، حالتی یا لذتی به نام بهشت را تجربه می‌کند. در بهشت، حساسیت یا ظرافت برای لذت ده برابر می‌شود و درد حاصل از اندک سانسکاراهای بد نیز، ده بار در مقدار معکوس کاسته می‌شود. به عبارت دیگر، در عمل، در این حالت به هیچ‌وجه هیچ‌گونه رنجی وجود ندارد بلکه به تمامی لذت است تا زمانی که همه‌ی سانسکاراها مصرف شوند. اما تأثیرهای سانسکاراهایی که به این طریق مصرف می‌شوند، باقی می‌ماند و همین تأثیرها هستند که فرد را مجبور به گرفتن یک بدن دیگر بر روی زمین می‌کند.

۳- (ب) به همین ترتیب، فردی که سانسکاراهای بد بسیار و اندک سانسکاراهای خوبی اندوخته کرده است، پس از مرگ، با بدن لطیفش حالتی به نام جهنم را تجربه می‌کند که در آن آمادگی برای رنج ده برابر بیشتر می‌شود و برعکس، آمادگی برای لذت به همان نسبت کاهش می‌یابد؛ یعنی در این حالت جهنم، کلاً رنج وجود دارد و نه لذت، تا زمانی که همه‌ی سانسکاراها تمام شوند. تأثیرهایی که به وسیله‌ی سانسکاراهای مصرف شده در جهنم به وجود آمده است، شخص را وادار به تولدی دوباره بر روی زمین می‌کند.

۴- در مورد افرادی با سانسکاراهای بسیار بد که از اعمالی مانند قتل به خاطر شهوت و غیره حاصل می‌شود، پس از مرگ، آنها رو به پایین یعنی جایگاه ارواح^{۱۴} حیوانات می‌روند، تا دوباره منتظر یک شکل خاکی حیوانی مناسب بر روی زمین بمانند.

حال ما سعی خواهیم کرد حالت پس از مرگ فردی را توضیح بدهیم که مرتکب خودکشی می‌شود و پایانی نا به هنگام برای زندگی بر روی زمین رقم می‌زند. بدن لطیف او نه رو به بالا می‌رود نه رو به پایین، نه بلافاصله متولد می‌شود و نه حالتی به نام بهشت و جهنم را تجربه می‌کند. آنها معلق باقی می‌مانند، به عبارتی نزدیک‌تر به عالم خاکی، چون ورود به هر کدام از چهار حالت بالا، برای بدن لطیفی که قبل از موعد بدن خاکی را ترک کند، غیر ممکن است.

این ارواح معلق، به هر حال، کشش نیروی سانسکاراها را احساس می‌کنند درست به همان طریقی که انسان‌های معمولی حس می‌کنند، اما در حالی که انسان‌های روی زمین که دارای بدنی خاکی هستند به وسیله‌ی آن، سانسکاراها را مصرف می‌کنند، ارواح بدون جسم فقط این میل را بدون وسایلی برای مصرف آنها، احساس می‌کنند و از این رو حالت چنین ارواحی خیلی رقت‌بار و آزار دهنده است. در گفتگوی عامیانه، چنین موجودات فاقد بدن و معلق، ارواح یا اشباح نامیده می‌شوند. همین ارواح هستند که بعضی وقت‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و منشأ ضرر و همچنین خیر می‌شوند. بعضی وقت‌ها، برخی از این ارواح سعی می‌کنند بدن انسانی را که به واسطه‌ی وجود نوعی نزدیکی در بین آنها، به طرفش کشیده شده‌اند را تصاحب کنند. برای توضیح بیشتر، فرض کنید فردی که بر طبق سانسکاراها قرار بود بهشتی باشد، مرتکب خودکشی شود، او نزدیک به عالم خاکی معلق می‌ماند؛ در صورتی که به‌طور اتفاقی با یک انسان ارتباط برقرار کند، هیچ ضرری به او نمی‌رساند. اما اگر فردی که در مدت معمول واجد شرایط جهنم است، قبل از موعد بمیرد، سپس با موجوداتی در عالم خاکی ارتباط برقرار کند، مبدل به منبع ضرر و درد برای آنها می‌شود. اولی، هر وقت که ممکن باشد، سعی می‌کند به واسطه‌ی یوگی‌ها جبران خسارت کند و در تاریکی شب برای خدمت کردن او به یک سدگورو نزدیک شود. با این حال، برای چنین ارواح معلقی رسیدن به شانس کسب دوباره‌ی شکل انسانی با کمک یک سدگورو، دوره‌های زیادی طول می‌کشد. به هر حال ارواح بد یا شر، تا جایی که ممکن است از سدگورو اجتناب می‌کند و از او دور می‌شوند. این ارواح معلق خوب یا بد می‌توانند در مواقعی یک شکل نیمه‌خاکی بگیرند، اما فقط برای مدت خیلی کوتاهی. آنها همچنین می‌توانند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند یا آنها را تحت مالکیت خود در بیاورند و سعی کنند سانسکاراهای خودشان را از طریق آنها مصرف کنند، به شرطی که شرایط مناسب مانند شباهت سانسکاراها و ارتباط‌های گذشته وجود داشته باشد. هر چند قربانیان غافل و جاهل چنین ارواحی ممکن است از لحاظ جسم و فیزیک رنج ببینند، اما از لحاظ روحی به اندازه سه یا چهار تولد یا تجسم نفع می‌برند.

پیام مهر: جلد سوم، شماره ۷، ۸، ۹، اگوست - سپتامبر ۱۹۳۱، صفحات ۲۳-۲۶

دیوانه های خدا و دیوانه ها

چطور دیوانگان خدا (مست‌ها) و مجذوب‌ها را از دیوانه‌های معمولی تشخیص بدهیم؟ آیا نشانه‌های آشکار و علایمی وجود دارد که به یک فرد معمولی در شناختن آنها کمک کند؟

هر سه نوع این مردم، در ظاهر خیلی مشابه هم رفتار می‌کنند و فقط مرشدها قادرند تفاوت را به وسیله‌ی نشانه‌های ویژه و مشخصات هر کدام بیان کنند، درست مانند پزشکی که می‌تواند به وسیله گرفتن شرح حالی از علایم قابل توجه هر کدام، یک فرد دایم‌الخمر را از یک دیوانه‌ی معمولی تشخیص بدهد.

دیوانه‌های معمولی و دایم‌الخمرها تقریباً به یک شکل رفتار می‌کنند، صحبت می‌کنند و حرکات بدنی انجام می‌دهند؛ ولی دومی هنگامی که از نزدیک بررسی شود، نشانه‌هایی از الکلیسم و دوپینگ که در یک دیوانه‌ی معمولی یافت نمی‌شود، نشان می‌دهد که به موجب این نشانه‌ها و سبب‌شناسی از بیماری به این نتیجه می‌رسند که دیوانگی به دلیل شوکی شدید و وحشتناک یا جراحت یا پول یا زن به وجود آمده است. دیوانه‌ی خدا همچنین از لحاظ خصوصیت‌های بیرونی، کم و بیش مانند یک دیوانه و مست معمولی رفتار می‌کند، اما با یک آزمایش از سابقه‌ی این دیوانه‌ی خدا، معلوم می‌شود که او به علت مطالعه و تفکر بیش از حد درباره‌ی مذهب و خدا، به این حالت دچار شده است و بیشتر آنها در آسمان‌های یک و دو هستند. این دیوانه‌های خدا از آسمان‌ها آگاه نیستند. نوع والاتر دیوانگان خدا، در دنیای تصوف به عنوان "مست‌ها" شناخته می‌شوند و آنها در آسمان‌های سه، چهار و پنج، البته بیشتر در آسمان‌های سوم و پنجم هستند.

در آسمان پنجم، سه نوع (دیوانه خدا) وجود دارد: مست‌ها، ولی‌ها (سالک‌ها) و مجذوب‌ها. مست‌ها در آسمان پنجم، از دنیا و آسمان‌ها ناآگاه هستند و اشتیاق بسیار برای خدا دارند. سالک یا ولی در آسمان پنجم، از آن آسمان، دنیا و خودش آگاه است و مشتاق دیدن خداست. مجذوب در آسمان پنجم، نه دنیا را می‌بیند نه خودش را و نه آسمان‌ها را و در آسمانی خاص غرق است.

در آسمان ششم، همان تجربه درست مانند تجربه‌ی آسمان پنجم برای سالک و مجذوب رخ می‌دهد، اما هیچ مستی در آسمان ششم وجود ندارد.

سالک یا ولی آسمان ششم از دنیا و آسمان‌ها آگاه است و خدا را می‌بیند. مجذوب آسمان ششم از آسمان‌ها، از دنیا و خودش ناآگاه است و در آن آسمان غرق است.

بنابراین سالک یا ولی آسمان ششم، پس از رها کردن جسم، به‌طور خودکار وارد آسمان هفتم (خداشناسی) می‌شود، اما مجذوب آسمان ششم باید دوباره متولد شود و این نوع

نشانه‌ها و علائم قابل مشاهده

مجنوب‌ها هستند که وقتی دوباره متولد شوند، توسط توده‌ی مردم به عنوان قدیس‌های متولد شده شناخته می‌شوند.

یک مرشد تفاوت‌های همه‌ی این نوع‌ها را به وضوح می‌بیند، چیزی که انسان معمولی قادر به آن نیست. آنچه در ادامه آمده است، برخی از نشانه‌ها و علائم ظاهری است که یک مشاهده‌کننده‌ی باهوش در صورتی که در جستجویش برای حقیقت و خدا، به‌طور اتفاقی با چنین افرادی برخورد کند، آن را مفید می‌یابد.

نشانه‌ها و علائم قابل مشاهده

مست‌ها - خیلی وقت‌ها دیده می‌شود که بر روی بدن‌شان، فلز آهن را به شکل زنجیر، قفل، حلقه، سیم و چاقو حمل می‌کنند.

آنها چنین حلقه‌ها و سیم‌های آهنی را درست بالای مفصل‌های بزرگ بدنشان مانند مچ دست، آرنج‌ها، زانو‌ها، شانه‌ها و گردن می‌بندند.

آنها همیشه مانند بچه‌ای رفتار می‌کنند که کلمه‌های نامفهومی را زیر لب زمزمه می‌کند و بی‌دلیل با مردم، بد رفتاری می‌کند.

برخی در فعالیت‌های بی‌معنی مانند برداشتن تکه‌های کاغذ، لباس‌های کثیف، نخاله‌ها و تکه‌های آشغال را هر جا که پیدا می‌کنند، افراط می‌کنند و بعضی هم همیشه، چه نشسته باشند چه در حال این‌سو و آن‌سو رفتن، یک بقچه از پارچه‌های کثیف و آشغال را به عنوان با ارزش‌ترین متعلقات‌شان در زندگی، با خود دارند.

مست‌ها و مجنوب‌ها غالباً چشمانی خون‌گرفته، مانند چشمان دایم‌الخمرها دارند. این مست‌ها هر وقت که بدن‌شان را برای انجام کاری تکان بدهند، آنها در آن حرکت خاص، وضعیت یا موقعیت بدن، برای زمانی طولانی به‌طور افراطی می‌مانند، حتی ساعت‌های متمادی، تا اینکه یک موضوع انحرافی آنها را از آن وضعیت بیرون بیاورد.

اگر آنها یک کلمه‌ی خاص یا سؤالی را به زبان بیاورند، بسیار مشکل می‌توانند آن را به طرف مقابل تفهیم کنند. اگر او آواز بخواند، ساعت‌های متمادی به آواز خواندن ادامه می‌دهد. در هنگام خوردن، او بدون مراعات مقدار و زمانی که برای خوردن سپری می‌کند، به خوردن ادامه می‌دهد. اگر او به چیزی نگاه کند، برای ساعت‌های متمادی به نگاه کردن به آن چیز خاص ادامه خواهد داد و در درخواست چیز خاصی که هوس آن را دارد، پافشاری خواهد کرد، چه آن را بتواند داشته باشد چه نتواند.

آنها نسبت به پیرامون‌شان و عادت‌های پاکیزگی بی‌تفاوت هستند و همیشه با لباس‌های کثیف و پاره پرسه می‌زنند.

سوالهایی که مهربابا پاسخ داد

آنها خیلی پر حرف و پرچانه هستند و وقتی که به آنها توتون و سیگار تعارف می‌شود، بیشتر وقت‌ها یکی می‌کشند یا دو تا به‌طور همزمان و بعضی وقت‌ها هم همه را با هم. مجذوب‌ها - این افراد خیلی وقت‌ها با لباس بسیار کم دیده می‌شوند و بعضی وقت‌ها هم در برهنگی کامل. آنها خیلی کم حرف می‌زنند و وقتی که این کار را می‌کنند، کلام‌شان یک لحن مقتدر و دستوری دارد.

آنها کمتر به مردم اجازه می‌دهند که بدن‌شان را لمس کنند و حتی در صورتی که این کار را انجام دهند، خیلی سریع خودشان را به عقب می‌کشند. در هنگام نشستن یا لم دادن، همواره یک قسمت از بدن‌شان در حال تکان خوردن است و مرتباً دستان، انگشتان، پاها یا گردن تکان می‌خورد.

مجذوب‌های آسمان‌ها اغلب تغییر مکان می‌دهند و بعضی وقت‌ها قبل از تغییر مکان، منزلگاه اصلی را با دستان خودشان تمیز جارو می‌کنند.

سالک‌ها - افرادی هستند که به وارد کردن مریدان به طریقت معروف‌اند و آنها وسیله‌ای هستند برای کمک به مریدان به منظور رساندن آنها تا مرحله و آسمانی که خود در آن واقعند. این سالک‌ها یا اولیا هستند که همیشه دیده می‌شود که خودشان را با زمینه‌ی دین خاص تولدشان می‌شناسند و آنها کم و بیش همیشه فرقه‌ای دارند که توسط پیروان و مریدان دنبال می‌شوند. با این‌گونه مرشدها، مرید پس از شروع، باید بار مطالعه، مدیتیشن و پیشرفت را به تمامی خودش به دوش بکشد و سالک فقط کار نظارت و وظیفه‌ی برداشتن مانع‌ها را در صورت وجود، به عهده می‌گیرد. در نتیجه فقط تارک‌های حقیقی و مخلص، مورد توجه چنین مرشدانی قرار می‌گیرند و کسانی که واجد شرایط نیستند به ندرت شانسی با آنها دارند. فقط مرشدان آسمان هفتم هستند که پس از بازگشت به آگاهی عادی، اگر بخواهند، قادرند که نتیجه‌ی لازم را برای شایستگان و همین‌طور ناشایستگان فراهم آورند.

مجله‌ی مهربابا: جلد سوم، شماره‌ی ۱۰، آگوست ۱۹۴۱، صفحه‌های ۵۹۲-۵۹۵

چرخاندن کلید

منظورتان از عبارت "چرخاندن کلید" که اغلب بیان می‌کنید، چیست؟ و آن، چه تأثیری بر زندگی آنهایی دارد که آن برایشان به کار برده می‌شود؟

به عنوان یک قانون، مرشدها کار می‌کنند و در نتیجه، یک شخصیت روحانی یا مادی را به روش طبیعی ایجاد می‌کنند. به هر حال در موقعیت‌های نادر و مهم، آنها باید قانون‌های طبیعی را نادیده بگیرند و نتیجه‌ی دلخواه را به وسیله‌ی نیروهای روحی ایجاد کنند. برای مثال، یک پزشک، بهترین تلاش خود را برای تغذیه بیمار از راه دهان - یک روش طبیعی - انجام می‌دهد، اما هنگامی که بیمار قادر نیست یا نمی‌پذیرد که غذا را به روش معمول دریافت کند، پزشکی که تصمیم به حفظ سلامتی بیمار را دارد، متوسل به تغذیه از طریق مقعد می‌شود. منظورم از "چرخاندن کلید" این است.

مجله‌ی مهرتاب: جلد سوم، شماره ۵، مارس ۱۹۴۱، صفحه‌ی ۲۸۸

پرتوهای هفت‌گانه

آیا هفت پرتویی که در کتاب‌های اسرار آمیز درباره‌اش گفته شده، وجود دارد و آیا استادانی هستند که در آن پرتوهای مربوطه عمل کنند، مانند مسیح، که در آنچه پرتو ششم فداکاری، یا واقع بینی معنوی نامیده می‌شود، قرار می‌گیرد؛ استاد دی. کی در پرتوی دوم عشق، حکمت؛ مرشد هیلاریون در پرتوی پنجم دانش واقعی یا علم، واگشت پُل اهل تورسوس این بار در یک بدن کرتان^{۱۵} در حالی که بیشتر زمان‌ها در مصر است؟

پرتوهای هفت‌گانه با ویژگی‌های به خصوص‌شان، بیانی نمادین از هفت مرحله‌ی سفر بازگشت یک روح خدا رسیده به آگاهی عادی هستند، آن شخصیت‌های خدا رسیده‌ای که در عالم مادی وظیفه‌ای برای انجام دادن دارند، باید به آگاهی عادی باز گردند و در یکی از مرحله‌های هفت‌گانه‌ی سفر بازگشت که برای تکمیل وظیفه‌شان مناسب‌ترین است، قرار می‌گیرند. این هفت مرحله‌ی سفر بازگشت‌شان، خصوصیت‌ها و مشخصات ویژه‌ی خودش را دارد و اینها در شرایط ظاهری و اوضاع زندگی یک استاد منعکس می‌شوند. برای نمونه، یک مرشد بر روی زمین مانند یک شاهزاده زندگی می‌کند، دیگری زندگی فقیرانه و سختی دارد، یکی در وسط دنیای شلوغ است و دیگری در انزوای شدید. نیروهای (تجلی‌های نیروهای

ما فوق الطبیعه) ویژه‌ی مرحله‌های مختلفی هستند و تجلی‌شان، آسمانی خاص را که یک استاد از آنجا فعالیت می‌کند، مشخص می‌کند.

مجله‌ی مهربابا: جلد سوم، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۴۱، صفحه‌ی ۳۴۳

تالار یادگیری

سالن یادگیری که افراد بعد از شروع حرکت، در طی پیشرفت به آنجا برده می‌شوند، کجاست؟ کتاب‌هایی که به وسیله‌ی هیلاریون دیکته شده، به‌طور مؤثری آن را تعریف می‌کند و درباره‌ی میزبانانی که در این میان وجود دارند، می‌گوید و درباره‌ی برداشتن حجاب کسانی که باید پرده از روی‌شان برداشته شود، توضیح می‌دهد، در حالتی که آنها تنها هستند و تنها درباره‌ی خودشان و نحوه‌ی صعودشان با عامل‌های محرک اولیه‌ی روحانی فکر می‌کنند. اینجا، از دسامبر تا عید پاک، مراسمی برای روح انجام می‌گیرد. آیا همه‌ی اینها حقیقی است یا تنها نمادین است؟

تالار یادگیری به‌طور کامل نمادین است و قابل قیاس با اعتقاد صوفی و تصویر درباره‌ی محمدی یعنی بارگاه محمد است. بارگاه درونی تحت کنترل شخص محمد است و بارگاه بیرونی به وسیله‌ی اصحاب کنترل می‌شود و بیرونی‌ترین بارگاه شامل آن روح‌های آماده‌ای است که متقاضی ورود هستند، کم و بیش شبیه تصویری است که هیلاریون ترسیم کرده است، همان‌طور که شما می‌گویید.

مجله‌ی مهربابا: جلد سوم، شماره‌ی ۶، آوریل ۱۹۴۱، صفحه‌های ۳۴۲-۳۴۳

یک معمای روحانی

پنج منهای هفت مساوی دوازده است.

بدن انسان از پنج عنصر طبیعت یعنی هوا، آتش، خاک، آب و آسمان ساخته می‌شود. حالا، هر کدام از ما دارای ذهن هستیم، اما هنگامی که ذهن بدن را کنترل می‌کند، حالت کمال (یعنی حالت یک فرد خدا رسیده) نمی‌تواند کسب شود. وقتی ذهن از آسمان اول به دوم می‌رود، اولی کنار می‌رود؛ هنگامی که به آسمان سوم می‌رود، دومی کنار می‌رود و به همین ترتیب لازم به گفتن نیست که وقتی آن به آسمان هفتم می‌رسد، کامل می‌شود. حال، هر سدگورو به دوازده قسمت که به منزله‌ی "حلقه" هستند، تقسیم می‌شود. "حلقه" همیشه فقط متعلق به دوازده نفر است.

پس، بدن انسان که از پنج عنصر طبیعت تشکیل می‌شود، از هفت آسمان عبور می‌کند

انسان منهای ذهن، خداست

(۵-۷) و تبدیل به سدگورویی می شود که، بر طبق گفته های بالا، گفته می شود که به دوازده قسمت تقسیم می شود یعنی $۱۲=۷-۵$

پیام مهر: جلد دوم، شماره ۵، می ۱۹۳۰، صفحه ۸

انسان منهای ذهن، خداست

"تلاش برای درک با ذهن، آنچه که ذهن هرگز قادر به درک آن نیست، بیهوده است؛ و تلاش برای بیان حالت ورای روح به وسیله ی مفاهیم کلامی و به شکل کلمه ها، حتی بیهوده تر است.

همه ی آنچه که توسط کسانی که در آن حالت زندگی کرده اند و آن را تجربه کرده اند، می تواند گفته شود، گفته شده است و گفته خواهد شد.

این است که وقتی نفس مجازی گم شود، نفس حقیقی پیدا می شود؛

این است که تولد نفس حقیقی فقط به دنبال مرگ نفس مجازی می آید.

این است که مردن برای ما - مرگ حقیقی که پایان همه ی مرگ ها است - تنها راه برای

زندگی جاودان است

یعنی وقتی که ذهن با همه ی اقمارش، آرزوها، هوی ها و اشتیاق ها به وسیله ی آتش عشق

الهی به طور کامل مصرف شود، آنگاه نفس بیکران، فناپذیر، غیر قابل تقسیم و ابدی ظهور

می کند.

مهربابا

دایره ی زندگی، شماره ۱، ۱۹۵۲/۲/۶

فہرست واژگان

Antar Drashti	انترِ دُروِشتی	Talab-sannyas	طالب سانیاس
Antar Dhyān	انترِ دِہان	Tal_Bhajan	تال باجان
Mahatma	ماہاتما	Acharyas	آچاریاس
Atman	آتما	Vairag	وی راگ
Vishvananda	ویشواناندا	Sahaj Samadhi	سہاج سمدی
Chintananda	چینتاناندا	Seva	سوا
Yogannanda	یوگاناندا	Hal	ہال
Premananda	پرماناندا	Rishi	ریشی
Atmananda	آتماناندا	Siddhi	سیدھی
Purmananda	پُرمماناندا	Moksha	مُکشا
Brahmananda	برہماناندا	Mojeza	مُجَز
Prana	پِرا نا	Karamat	کرامت
Aksha	اکشا	Naad	ناد
Purusha	پُرشا	Shamballa	شام بالا
Sansar	سان سار	Chaha	چھا
Sanyas	سانیاس	Nirakar Sanskar	نیراکار سانسکار
Bunda	باندا	Krodh	کُرد
Khuda	خُدا	Kam	کام
Kafir	کافر	Lobh	لُب
Mukti	موکتی	Sat-Sang	ست - سانگ
Buddhi	بودی	Tapas	تاپاس
Yoga	یوگا	Kusti	کُستی
Dhyān	دِہان	Hvarshta	ہاراس تا
Karma	کارما	Hukhta	ہوکاتا
Bhakti	باکتی	Humata	ہوماتا
Karma yoga	کارما یوگا	Yasht	یَشت

Karma Marga	کارما مارگا	Shri Ramdas	سری رامداس
Bhakti yoga	باکتی یوگا	Marga Dhyan	مارگا دھان
Bhakti Marga	باکتی مارگا	Yoga Samadhi	یوگا سمادی
Raja yoga Samadhi	راجا یوگا سمادی	Nirvikalpa Samadhi	نیروی کالپا سمادی